



This image shows a severely damaged page from an old document. The paper is heavily stained with water damage, particularly along the right edge, and features faint, illegible Arabic script. A prominent, large circular seal is visible in the lower right corner, though its text is also partially obscured by damage. The overall appearance is one of significant age and physical wear.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحمد وصلی وسلام و جد المدح بر ترجمی کلمه سوران سیرت این مختصر آنکه
خواهاباد و پر خم جمله عشق و سوده الماس افتخار نهاده محمد نعمه افرادی است که درگذشت
مفترش دامنه زیبا بیوت پیشان سر بلکه بیان مرافقه کشیده و از درد و غوش
طبیوره را از فاصله بارها چوچان لرستانیان که نام ایمان نرسیده است ناواری داشتند
جبلشین بن سلک است دوکله و پرداشتند و در چهل عیار فرانش خیل خود را کشته
طوفانی سپاه شده مرانب عروج و هردوں اصوات طوفانی روز بافی سایامی عج و مکانش
رسانیده خدای سنجست بلند سالکه که بیانی سمعو برای زباند واد و ایمانون عجیب
دوسرا عربت اورده خوش گفت سرستان ایمان کردند چشم شراب دو قلیشین
پس این سوی نشیان شهزادی ماید واردند چشمی همچوی این فردا و اراده ایمان ندرو و ایمان

صور هم بازد کرمی شنیده اند و جاده را بر سار چه کروکو هم مانند مسدن لذت و متعه بازد
دار و مسلع محنت نای برداسته دارو افت ترور اب پندر دست دارد راه و مه
جلد جل عجت افتد ک عن صراحت را درود جاده ک مولای بد غذا شست که رام بست سرمه
جهد از جدش نام است دو رو و باس زدن و نواز برخوار شکر خورد و بیر بی دست حلم ناقض
ز تغیر حکایت بزرگ داده و طبع قدم استاده دلیل همچو دشمن و خواه بیشتر ده و خورکی
نان چون درود خوانان یه دود دست فراهم اورده لذت گشته اند کشش دارای عالم است بن که
شفاعت و کمال است از خواهی از عذاب بزمی کشی خار و این داری دخیافت امراض نموده مصبت
بس رئیسی بعد نوش مطر باشد این صدرا هم نوایی را بست که چون در کشش دیگر برای
ایملاع عجیب عقده دال سکنی سیمی همراه از اتفاق مهیکی خار یان عزیزه اند و طلبان یقین
لذت گشتن چهل شنبه شعیده اوز بزمی سرمه از اب کمال و اصحاب دوق و جال
بر ایسته هر دو در سیمی ذرات ملتوتات از عرف ایزد و اسرار محظوظ عالم بطن درسته
ماشی و میل همیزی را که بنکنی یا بنکنی غیر از صد از در روش برعی همیکل اما چشمچشم با فیمه
از زنجی است که هر چو بجن و او وی مرغان چون شجاع را در چه کاب اعضا سرتیخ دست
افشان مطلع می گویند و بسیور دیگر ساحل از رحو و هنی شنی و کل شن و سر زبان
در شبان یک لیمان می گردند و دو لایک لایک لایک لایک لایک لایک لایک لایک لایک لایک

نیکی را به کنندگی در حیات دوستی کرد که با کجا طوفان است زیارتی
و مجرول خواهون میزد زینه دام در فیض خواهی از پسر صد از دام که در در بیت خوب
خانلر رواج با جسد و بحسب صور خود را که خاله عالی کفتند و سفهان شد و از
درین و دین در ای از دین و دین نیکی خواه دینهایت که اینی خود خسرو را سام نهادهای دیوان
من همین خود را که لذتی من خود نهاده خسرو خان چرت بلکه عیاش خان بخان معنی خبر
خواهی از این قدر کس که میتواند کوس بخان بخیه باشد در این دست دیر و دلخواهی خواه
جان بود صدوف کوئی نه بخیه شنا مکر داده چون کوس صد و دویست دلخواهی که خواه کوس
ماند لب با خار عالیه را خانی سرکمال صوت که مراد از همادان اعیان و راهی بخیه
با دری و ملکوی ملکویه بخیه خوش وقت هاست که از معاشرین نیکی ای تفا و عیشه مرکا خسرو خیه
هر چنان تو اند چست و این بحث سرمه که ای مراد ای ایان برده کوس بخان ای خست بخیه علیه
به کل خشیت و عمارت خوشیده سکان غیرت و خفت نیکی خانم با جداری کس که میتواند
و دلکه ای زن دلخیصی خیه عیان در بونه بخیه دار و دشنه بخیه دلیلی عیشیت و دلاره
فر بخیه خوشیده و دست بخیه میکند ای ای ایان تا جداری بخیه سانه دلخیش بخیه دلیل
لهم دشنه اند ای هجوم جواهی هر دست ای ایها صحن خانه ای دلیل میخورد و دهانه خیه
لذتی خیه شکوه عصی سینه ای هر دسته خاده بخیه دست ای ایها که بخیه دلیل

زروکیم مانند لوراق نزد شکوفه قرود بکنید و بصف نوبتی سیار سرمه کشید
سرمه و دلبرت در بیرقهای دلخواه هست را عالم اسلامی عقده لشان فخر
بلینز و کاد و فایل علوم و تحقیقات علوم فیزیک ملکت باشند پسند و خا
علم خالی بن محمدیه لرستان قزوین در این موسیقی تبیین مسلم فوایند که از هنرمندان
و کیفیت انسانیت که در این زمینه از این افراد بزرگ میباشد این افراد از اینها
در زمان اندک از زمان منافقان و صاحب دشنهای این کار صرف بعلق غیره از اند
یکی هم علاوه بر علمی رشته ای این هنرمندان از این مردم احترام تقاضا و هنر فلت اینهاست
لیست که همراه از اینها و از تفاوت اولیه آنها که از زبان ایلخانی برگزیده اند
صدر اسلامی بزم از ایشان رفاقت افراطی محفل اندیشه طویل فرمایی نوشته اند
علی متعال ذام الله ابعاد و فاعف اجل این هنرمندان از حساب فنی ماب سید جرجی معاذ
له ایه عارف باین حضرت خواجہ حبیب بود و دیگر اینها را سید علیه السلام دعا و پیغمبر خود
و دیگر ایشان را نادر و لیکهای تعمیده این کار در تصریحه این هم اسم احمده بود و دیگر نیافر
من در حوزه اینها باین اینها را علامی متعال دستی اینها را مطلع داشت که اینها
محظوظ نزد حضرت علامی متعال دستی اینها بیند و پیغمبر خدا بهمی خطا ای مسیح اصلی
نمایند و اینها فتوپیش ای ایشان پیغمبر مسیح لله امور اهلی و ماقبل اینها بسیم ای ایشان ای ایشان

نه و کسر باین فهم سین مهدو و دلخواه و دلال تعلیم شده محدوده باشند
ولن سهل است بجزء فعل در صدورت صور فعل و در فرم خاندنون
محدوده دلال خفیه نفعی صوت فعل هم در مسعود و هر یوت من فعل در مسایل
و سرهیم این هم در ای متصله و ماضیم در این سده و اسد سه سه بین مسعود و هر
درگذون دلال تعلیم موقوف و ای این هم خفیه و باقی حروف و حرکات مذکوره
و فعل هم در این سه نهاده خفیه و حرکات مذکوره فعل هم در زیر مذکوره
بهرت بکسرتی موجده خفیه و کاف نایی متصله و رار متصله و نار نایم موجده در
و در صطائع اعماق این باشد که در بحثات موسوعه فواید خارج از بحثات ماقع شود
فصل هم در تعریف سرگردانی بحرکات و حروف مذکوره فعل هم در تور نایاد
فواید خفیه و ای معرفه و دلخواه خفیه و رای موقوف و بکسرت بکسرت بکسرت
و بکسرت و بخت و لکل لکم کاف نایی دوادجهول و بیم معرفه و دلکون لام معنی ملام
سرگردان در این سیح بحث
و حرکات مذکوره دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه
و بعده خفیه مکسوره و رای محدوده و دلال خفیه مکسوره و رای معرفه و دلخواه و حرکات
مذکوره فعل در این مکسوره و رای محدوده و دلال خفیه مکسوره و رای معرفه و دلخواه

بر جهان بزم و داد معرو در ای سو فو جمکن خفیو و کوکا بی خوب نصف
در نصف حکم نه سار و قیانی خفیو مدد و ده و نیم معنو نصف دیان نیزه دل
چکه بر تقدیر بیفت سرمه قصی دیان بیان برورای مفتوحی دل
مسو و نیزی نیک است اهل عجم دیان اشکار نیزه و لام مفتوحی دل نیزه
دکاف نیزی خفیو مدد و ده و دل مصلیه عبارت از زلزله سرمه دل دل
در راه سایه برای مدد و دکاف عجیب مقصودیه همه و داشتند و شد و شد
شمرده مدد و دل منسل است بجهان قصی دل در نیزه کو منکل و قیمه بر
قصی دل در نیزه کو منکل و قیمه بر دل در نیزه کو منکل و قیمه بر
باکی معرو و لاحول هر باب از دل میتوانست با قدر ما خصیو از دل اصل
را ک از دنیا که میتوانی عقل ناقص از نیزه و نیزه قاصی دل میتوان
که دل است دل در دل نیزه دل اصل مطابعه و ملام ای دل مصلیه دل
در بزرگ کار دل سایه با عجیب خفیو و کلوا بر دل دکاف دل خفیو و کلی
فعت و در دل میتوانی دکاف نیزه خفیو مدد و دل نیزه و دل دل خفیو نیزه
منشد و دل نیزه مدد و دل منسل است بجهان قصی دل در دل دل
لعلی عده و دل خفیو دل مدد و دل نیزه میتوانی دل دل دل دل دل دل

سی ترجمه این بیت دو حقیقت دارد خاص است در مورد تمجیح دوست همچنان دوست همچنان و دوست
آن و لوله زبرد و سرمه است یعنی قصه و این اولین بیت دلخواه شدن دارد و جدا از این حقیقت همچنان
سی همچنان میگوید دیدن فرعون و دلک اولین بیت که در کوچن حمامی سرمه اش را چنین دعوه میگیرد همچنان
که در آن کوچک فاعل ای صاحب قوت نام نهاده بمحض مفروض میگیرد که برای این کوچن مفعلاً
آشود میگرفت مادر در بیانات یهودی چلوفرزده بترکشید ای هر چهارمین بیت میگوید مثلاً یهودی
که از در راه تراک که خود را پنهان نمیگیرد که هر چند در عین میگوید هر چند در این مقطع
و فشرده میگردند متفقند که در کوچن مادر و متفقند یعنی محل برای اعلان که خود را پنهان میگردند
میگوید در بیان این مادر از اینجا این درست بیان که حقیقت خاصی سی همچنان دارد
هیلی متعجب نمایند و میگویند و مترجمه که درین جای بیان بیت دوست که صلام نام میگیرد مادر و این
ربت متعجب نشود و بقول حملای سید امر زاده کوئید گیوں مدد و ده و سکون میاخویه
لاین عبارت در بیان بیشتر مادر ای هر چند معلوم نموده اند و مادر کسی نمیگویم
نه هم از عالمی انتیج همراه دوست معمور و ده و فتحه نهاده و سکون کما و فرقانی دوست هم
نه هم مزده و سکون نیان و فتحه نهاده و سکون کما و اسرار از آنها و این عبارت همچنان ای هر چند
که این بیان است بخود و بین کمال دیگر برای اذانت نمیدارد و در این مقطع این بیان
نمیگویند این ای پیش از این که این اولند رساید و بجهه صراحتی متفق نمیگیرد

در و میان این صفات بجهت غل نباشد بیهود است زدن که سر را خواسته از داد
دو سهار مسالخ خویش این در و جهود و ببردن این میان این اروجود بر پیش صاحب
خواهیان روش بلکه در زیر قدم بجهت بجهت بجهت بجهت از زردا و جبار که سپاهیه هم دارد
دوان چون آنکه قوه و جسم عصی مفتوحه و کافایی خوبی شده مفتوحه در این متصدیه بالداران
جهجی و ببرت بتفاوت گذشت باشند بر این اعلی جمله کویند لعنه هم داده
معزوه و لام نهود باقی حرو و حرمات مذکوره و از این بالا جهتی است بیهود
برت از پدر جبار کویند بضم عجمی خفیه و دلو و عزوه و فتح رانی و فعل هنرمانی
فت حرو و حرمات مذکوره و تفاوت سه اندشت جهی و ببرت با دوارده ببرت
هر دی جبارت بکثرا و رای چهل و ده خفو و مسورة و بای تغافی مهول و بی حرو و حرمات
نه مذکوره و در ببر خلو جهی است باشند زده ببرت از را که برسد کویند لعنه هم فیله
خیمه و دلو و جهی و رای مفتوحه و مکون سیمی همود دلخیوه و لام کویند و خانه هم عزوه
و در میان مکون ای جرسی بجهت بجهت بجهت ملذته که بسب ای اولدان مسجد و دیگر
و اتفاق بیشید به وقت تخریز من علاوه لظرف و ماع لشیمه بنشود همقدار است
و چهور دلو و بسب خونش اولانی و بینی و بینی شود و بقدر که تخریز من عزوه دلو و از ای
فضل و فرش که را اندو بالای این جهی و ببرت که سر که ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

حاجی میرزا خواندزاده از دو کی ارس کیمی محیج دویم است مخصوصاً در دینستی و پرخ
کار از این سبب می‌گذرد که این کلوله نظرت دهن بیدار و دمدمه او هر روز کار می‌کند
خواهد دان شنیده و مصلحت خود پنهانی و سرمه کرو و در حکایت مذکوره و اللهم عالم عظیم
الحال آن این در صحیح ستر حکایت مذکوره و این پیش از این فرموده
سیوم صدر چارمین بحث درین جمل سراز اقبال این شیخ بنوادهان
امسال قدم دال نقیب و کول زان و هنره غصه و سوای فوایی غصه و سیم نعم قدم
دوادوی معرفت و تجربه عقیل و بیم و چون سیر بر سرده دن کلام خواسته و قبیر غصه بر
دان کیم کویند پیش تهره و بایی عجی غصه غصه و گوئن کن به ره و نای فوایی
و بایی حروف و حکایت مذکوره و هر چاهه درین میان رشد بیت دن کویند حکایت
مذکوره و چون در دان و باید کفر قدم دان کویند ستر حکایت نایی غصه غصه و معلوم این شیخ
فوایی غصه و بیم و بایی حروف و حکایت مذکوره و کفر قدم از درست ستر حکایت نایی غصه
و معلوم این شیخ و معرفت از حاصل از این کسر باید شنیده تبعیه حکایت نایی و گوئد فخر
نایی فوایی غصه و بایی موحده معرفت از عین میان شنیده وضع علیت و طلاق پیش
کفر قدم را فرد سیر بیوت تمام بیرون از دان برند کار او نایی که هر روز دل دل دان
برورد و موقوت چشم نموده اندزادان سیر بر سرده که عبارت از دان است و درین مخصوصاً

و میندیم از راه بند نهاده بسیور با بکر حوت خود را بعیت لذانیم یافت
در بوجزو شنید و لکل عضو را خاصه مخصوص فلکه در الفرقه والبیکی فیها خجالت و محظوظ
لای ایجه تبدیل و سمع بر این این ایام لذانیم لذانیه و فرق دلکلام و فرقه هسته و
معروف است یعنی زاده عبارت است از پنهان شریعه سرمه در دلوان باشند و بود لذان
حال ایچه سرمه در دلکلام شراب مسید اپنده و دلبر ایل از سیخی خود کاره ایشان شریعه هست
اس ای شریح ایل نهاده بیفعیم و فول غنیمه و دلکلام شریعه و کون او و بیفعیم در دلکلام
مشهد و دلکلام فیل و دلکلام فیل و فیل
مده خواسته بعد از ایل
تیریم نایما میخواسته سبک دلکلام و سبک دلکلام و سبک دلکلام و سبک دلکلام
کوئندیل سبک دلکلام و سبک دلکلام
سیال خود است و جعل میگردد و دلکلام و سبک دلکلام و سبک دلکلام و سبک دلکلام و سبک دلکلام
پیدا کنند و چنان میگردند که عالم این فیل میگردند از دلکلام و سبک دلکلام و سبک دلکلام
ملکه صعود میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند
دویم ایل سیم ایل شیار چهارم ایل سیم ایل شیار چهارم ایل سیم ایل شیار چهارم ایل
ولیخ بالا را سبک دلکلام و سبک دلکلام

فصل سیمین و دهان سیزدهت و دیوانا با این مکالمه که شنید و گفت و در کاخ نادار غنیم خواست
و حکم داد تا به بورت و مسک و نای و آزاد و پویمه در نیزه اینها نیزه فرد و از مردم و عوام خواست
سر برتر و حقیقت و احمد است و راصد این معنی فنا خی سید است جهان خادم سر برتر و کار
و اسد بود و کارون و زعرا و ایشی و سکاران و نیزه از جهود و شاهجهانی سر برتر هفت هزار
برتر و سر برتر زیر است و دو لشتر و پیش رانی سمع میگشت و زیاده زیخت سر برتر
چه باز هم که سر برتر از سبیل است که در سر برادر کو زن خود را غنیم بود زیاده بیشتر و لذتی
میگشوم که نو و مکلفه ام که از خود است و دو سر برتر نای خود کو زیاده همچنان است سر برتر که در اینجا
عبارت از هفت سر برتر شد در اینها میگشوابان عیلی ای ای سر برتر از سر برتر چه طا هر دو
و از اتفاق سر برتر سر برتر را و هر دو ملکوم و بوسیده است سر برتر نایند و اکثر
لطفه از نو که در ترکیه نعمان و زعرا و نیزه از قله لطفه ام که ام که در واقع سر برتر و سر
و احمد است و تغزی و سمع بن سر برتر که سمع عرب باشید ای ای سر برتر ای ای سر برتر
چه کجا ای سر برتر ای ای سمع و دختر کو زن خود سر برتر کو زم که در واقع سر برتر و سر
از دل نایند ای ای سر برتر که معمور شد چنان که در زیاده موج ای که در حقیقت شد را
ترک کنم ای ای سر برتر
و ای ای سر برتر ای ای سر برتر

لی بید کرت مند لند او سرمه پلست رسید با پیر و لاس در درت حی دنگان
و دهول سرمه نایدر حصال لی بید موروم لکر دود و آنها خداشنس از دن سخنده و خاشنده و
دو حمل سرمه همچنان همچون مکروش دهد و خست لبر خانه شد از دن سخن و تو خد
فناهان از دن روت دار سرمه بست سلا جون لوم شد بسرت دارها کارت
دو قدم سرمه است در سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های دار دن ایان
در سرمه های سرمه داعبارت لایم خواهند خواهند و علی بدل اتفاقی هم خافنهم مرتب خد
عن براد و خاره ای این بدل و فصل های ای
سرمه های
حیس محدوده از دن سرمه های
و خصل لایم
سرمه های
سراخیست دفعه های سرمه های
سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های
سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های
سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های
سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های سرمه های

زده خفیه پنجه نکنید اینکه بدل که حاف ناری نفیه محدود و دال خفیه محدود
رلکو بند و لارا نهادن نوع رشته که آرده طرق رکنیه فروده از دله از اعلی این که شر
دکه هج سر بر و سر بسی میور حرف اهل دل لر نام ناگزین سر بر و بدل سر بسی
ز دل گفتند که دلی بز لطف میان میادن سر بر و سر بسی سر بر و بدل
داری سر نکنید اخیراً نکنید میور خوب نمایند بس در دل گفت بسیه ده و دل بسیه
سرمه سرمه که سر نهای مفری خود قایم بود جایی در دل سر نهای علکو بر خود فر
عیت سرمه که سر نهای مفری خود بجاورد ناید و صل ششم دلیل سر نهای که محدود
بست و دل اند برا کن نامهای بست و دل سرت که نادل گفتند سرت سرت
فو فانی خفیه و بای محدود محدود مکنوره در لای محدود که سرت اول نیز بست دلیم
که دل خفیه حاف ناری و دل مضموم و دل دهم بدل دال خفیه فتح کشتنی فو فانی
خفیه مسوردی میور سریم شد بیم مغزه و بدل میوره و دال خفیه محدوده حاتم
ز جهند و دل خفیه حمی نفیه و دل میوره و دال خفیه مضموم و دل دهم بدل دل خفیه و نار و خوا
خفیه کوره و دل خفیه بدل نیز بست دل خفیه دال خفیه و بای محدوده
دلو نای فو فانی مسورد و بای نحانی لفظ رانی بای و کن حاف نیز خفیه
و نای فو فانی خفیه مسورد حاف ناری خفیه محدوده لفظ رانی خنده دل

منونه و کسره همیزی خنده و نون مکسوره و باید حساسی این هر سه است
که بسته آورای همراه مخصوصه و دال سه زده مخصوصه و را در مدد و ده کرد
لفعح کاف نازی در ابی مهمله و دال مجهول و دال قبیل محمد و ده این دو
سرت کشیده راست بجز کاف لفعح با را موجده نشده هم نازی خنده و رایی
متصله و کاف نازی خنده محدوده پرساده لفعح با رایی خنده در ابی مسکونه
و سین مدد و داد مو قوف و نون منونه مکسوره و باید حساسی
بابی عجم خنده مکسوره در ابی متصله و سکون با راحسانی و تابعی
مو قوف مارجی بیم مدد و داد و هم نازی خنفیت اول مو قوف
و ظایی مخصوصه و نون مکسوره و باید معروف این چهار استه هم
است همین بحیم شعلیه و ظایی تو قافی نکسونین و باد معروف
که با لفعح رایی مهمله و سکون کاف نازی خنده و ظایی مدد و ده سندی
لفعح سین مجهله و نون منونه و دال مکسوره و باید معروف و باید خنده
خنده صو قوف و نون مکسوره ابتدا یا، معروف الابی پنجه مخصوصه
و لام مدد و ده باید خنده مو قوف و نون مکسوره و باید حساسی این چهار
سرت همین استه همین بیم و دال خنده مخصوصه خنده و سکون نون

دسته دخون فانی و یاد معرفت و بی بصیرت را و مهد و دوا و مجهول و ناممقدله
دکتر نون و بار معرفت رهای افتخرا و مهد و مینشد و دکسوار و بابا
محمد و ده این سرست و پوت است که کار پیش و پنهان موده و کافی چنین
مشده گهفته و درایی مهد محمد همچو جهنم عجمی فضله مضموم و داده
مجهول و بار عجمی چنین و نون مکسور و یاد معرفت این دو سرت
لکه داشت ضل عزم در پیان دود و دیگر سر زنجی نام شد و دو
سر و دیان دو سر ایکب سر زنا پسر دیگر فراسله است و هر سه دو طرف
دارد عروج و نزول مثل که هرج اگر طلاق است که بسته که جانت عروج آن
رجوع کند و می باشد سرت که در دویا و دو تا چهار می شد خود این طرف را
کبرت کو بند چه کرت بلکاف تمازی چنین مکسور و سکون زار و نار و چما
چنین موقوف و در لفت نهادی راه راست باشد پس درین عرض
سر طلاق با لار است زود و بکثرت بکسر با مسوجه و کاف تمازی
مشده و بانی حروف و حرکات مذکوره در لغت ایشان پس
پس کرد و بسته بعنی سر طلاق تحت سرخو و منعکس و داین
بکثرت کو بند و تا مهایی دو ارد و بکرت امیست اول چیز دوم

اچت سیوم کاکی حیارم ات کاکلی چشم نه بی ششم ایشانی
بیشم آنست پنجم ات بیز نم نز و هم نز باز هم لی سک دلو زد
ایشانی سک جنت بیم عجی بیلر مخصوصه دنایی خوفانی حصیقه سکونه
و فی میشو د که رکب سرت کهرج هکر و داچت لعیج همراه و با
حر و ف و هر کات هکوره در فی خواهند که رکب و سرت کهرج
کهرد کاکلی بیگانه نارین حبیقیین باول محمد و ده ولام و دنایی
حکتی معروف دران وقت میشو د که کند با رکب سرت رکب کهرد
ات کاکلی لعیج همراه و مار خوفانی سکونه و باقی حر و ف هر کات
هدکوره درانی حال میشو د که کند بر و و سرت رکب نکردن
پسونی نون اوی مفتوح و نای مسویه و دال مسویون همیار موده
مسوی حصیقه قیاد معروف در فی میشو د که هیسم کیست کند با کردن
ات شدی بیمهزه مفتوح و مار خوفانی سائن و باقی حر و ف هر کات
هدکوره در انوقت سکردن و که هیسم و سرت کند بکار لبر و سوال
اکر کغنه میشو د که کند بر و سرت در دو داش تندی ایز اکوند که
هم و سرت بکندر رکر غریب ایشان پس در انخل کند ای ربانی همیار گفت

اید که دلجهنمیت گند نار و م خوش سرمه است و از زده ای محبت گند نار باش
سیم خود قایم باشد و اینها اکبر و سرت ارکند و در عرض کرد که شود
چنانچه نزد جمهور است که سپرکنند شود که قصد بقی این معنی در صورت
کرت تصویر باشد تعیی در حال و هی که گند نار و دوست از هم کبر داد
صورت کمرت و مراد را در هی باشد و اکبر کنند شود که سببی در صورت
دکتر یا کنند شود که در صورت کرت که عرض ج بردهی باشد برخاهد از
دوست کند نار اکبر فته باز گند نار برحال خود قایم نمایند سپر اقراز
سابق خایم است در صحبت کنند اید که در حال سرمه را در این اعتبار
کرده اید و کفته اید که اکبر درین صورت رکب و بحث است ارکند با خواهش
سرخهای پوشیده و ناخام را خواهد کرفت که این دوست نانام کویا
منزه رکب هر ت باشد پس در تصویرت گند نار را یک سرت خود قایم
باشد و انت اعلم کرت بخروف و حرکات مکوره است لخیخت
سرت مکرم کریت یا بت کرت لقیع نزهه و بانی حروف و حرکات مکروه
اکنست که بخیم دوست کر فته باشد از هم انترا این را کوینید که دیوت کشتر
ارشیم کرد و سانتر امکن دیوت دوست از هم کمیر و لیکیم این بود که

که نگاهداویکسته اردو یوت اخه کنده اند کی سک باشند که نگاهداو
دو شتره اردو یون خوب کند و معنوم نکبرت که عبارت ارشتبه لمران
از سرت بود تعلق سبزه های اردو نسبه کارهای اتفاقیم سرت فیلام
سره دست و ازان تصویر را ک متصوو و سرمه که بانمایی سخنه
خود فایم است بصلح انسان و جهان خوش ایند بود جانانچه بعد ای
پلام و متده کفل خواب رو داد خوی خوار از او ارنی و باشتری یارام
شتو و غزال و حشی با شکاع تغیه در ام اسره په بعضی از استاد این حاصل
نکبرت را متعالی سبزه داشته اند مثلا کویند که کنده بار تو دی دجال کوبل
شدن خود کنده باره کو رو دو کنده بار سارهک در حال تیوهشدن نیز
کنده بار یکنون چون تعمق کنی دافی که تیوره کوبل شدن سرمه که عبارت از
کرت و نکبرت بود علاوه بر تهاد اردو بسیرس کرت و نکبرت شدن
سره های کرت و نکبرت شدن سرت است در حقیقت و اشکهاران
دو اردو نکبرت سر در کلوش عصر کمر از استعمال کرت فصل ششم
در تعریف سرت دسر با پرداخت که در اخرت نلاصر و پیرو
پس فیاض بن که در خند و دوت که عین که رج اکت و سرتیانی نیز

نیز بحکایت چاله رج بجا قسم است سده که رج فیم سین مجلد و سکون
دال تقیل و حروف آو حركات مذکوره و کاکلی بخانعین لجاجی از می حفظه مدد
و کاف از می حفظه مو قم و لام مکوره و باعی معروف و باقی حروف
و حركات مذکوره که رج و ساده از تفعیل سین مجلد مدد و ده و دال تقیل
مدد و ده مفتح و فتح را مکونی و نسیم این هر چهار قسم از جمله
صروریات است و که رج مذکور را با سرتها ریش و سر تبار ایمان نست
است خاص بمن شیرین با تش و نسبت پسر شیرین ایشانی چنانچه بردا و مند
کمودتی و غیره بجه دف و حركات مذکوره کسره شای سر ایمه کوراند و تختم
تکمیل خود عین که رج باشد و هر گئی از زباندار نصیح را آنها بخار اند و طبیوره
کاکلی و ساده از تحریک سر آنها و اینه پسر مذکور بعد طنزه ایشان و میله
مذکور که رج بشود و حركات که رج از مکانش مخصوصه نسبت کرد فیما هم شیرین
بدان است چا ز مرکت که رج در خرگی جلسه سرها ایشان فناحت سر مرد
که رج عبارت از شبور فم شدن نکنی داد و کاکلی مقصود از شبور فرید
وساده رن مرموزه پیور شدن از تعیین مراتب مذکوره و فضل
ببور و کومل غایه کرد و فصل بهم درینجا ایشان ایشان و کومل شد

باید و ایست که سر کاهی از حالت اصلی خود عرض کند و کاهی خود بر
کاهکه سر اصلی صوب بر دست کرد و پس دان جن سر حال باید این اعلی
و اذنا و او سه بنا و علیه سر هفت شکل منشکل شود لازم است و این نفست
هم و رکهوم دهم در سارین پنج بکه بغير ازین هفت زک مکور را کی و منظمه
صورت نسبت دیگرین تعفضل او ل شده دویم پیور سیوم پنجم پنجم هارم پنجم
نم پنجم کومل ششم ات کومل هفتم سکاری بی پرسنه سکر بی بود که بحالت
اصلی خود خابم بود و پنون اکنرا حال اصلی خود بکه بر عرض کند و
پنون پنون و دارم و کومل از باشد که از مرتبه اصلی خود بکه پنون پنون
دان کومل بعده ده ات و سکاری بی بمنار اینجا بچه حالت را که بکه
در کدار است مثل است از ردی سکاری بی شدن سر مکور فصل
دیم در همان بات سرتها می مکور ره بجات بحتم نازمی حفظه مدد و ده
وقتی بخوبانی حضیره موافق معنی ذات سرتها است دان
بخ است اول دینا بعد ای حضیره مکسوره دیما می معروف دیما
غمی حضیره موافق دنار خوبانی مدد و ده بمعنی بحرب شغل و فوجه ده
است دوم دیسا بهترین اول مدد و ده دوم مکسوره دیما می مکور

داین ساتا تو مانی حضیره مرد و ده بعنی سپار او شیر و فرخ و بهینه
که و بهینه شدن است سیم کرنا لفظ کاف تازه می خفیه و سکون
را می خهد و نون ملده و ده بعنی سرداری و مکانداری و مهر
چهارم مرده بیم مکسوره و رامی متصله و دال قصبه مو قو
بمعنی این مبنی است و نرم پنجم مد آیده هایه لفظ منم و
دال قیل مسند ده متصله و باید مدد داده بعنی مبنی هاین است
و حاصل لفظ مد کور و سط ای و سر است که لغته و اصول
باشد و نیز بعنی سازنین است چهارم زده بور از هر تیج جا
ذکو مقصید است چه درگاه لفظ کاف عجم خفیه و بیم مفتوله
و سکون کاف تازه می خفیه بعنی حرکت و خبرش و مسد
بیم ملسه و باید معروف دنون معنو زده دال شستله
یعنی کشش تار سازه لتو بجهه جات که معلوم و ظاهر دد بر
سر تهای می معلوم مراد وقت طبیور آنها بحسب منعی جا تهای کجا
مسئود اچار بینی ابتدی ایا بد منود و بود رسکر کیه مد هایا باشید از این
موانعی محل و قدر بینیه اش تعلم باید اور داکیه

سرخ بور ریچار جاتها یا فته و کیز نیز پا خود دارد زاده
مراشب مرموزه و ریشه باشگاه است الحال شبدی
از بیان توافق جاتها و سرخاش بتوکه تبر او بحر کا
دوا و راد اکرا در دیسیا مندرج است و کرد و با وکود
و سیاره افی و کندی و رویی در آینه و یا زنی دالانی
و مدنشی در کرنا و مندا و رستا و پرست و هنی در مرد
و جهند و دلی و رنجی و مهربنی و رکتا و رسانی و چهونی
در مردمی اجاتی منصب محصل بازدشم در بیان حالت اصل
و فروع سره تحقیق ایقان باید داشت که تقریباً
و بند و بست صهر آن لمنیخ در زیاده ایست
بست و هر ای صورتی علاحده دارد بستان ایران
محبت نظر لوق و تپیر اکی سه ایش ایش ایش ایش
و دنیش ششیه کرد و اند که بعض این ایش ایش ایش
لکته اند و بندیم بر اینه و مساوی و بر حسره ای عادی
و دنیش مان قرار داده اینه بجهانیه که بونش صاحب

هوش مشتمل بر دو قسم مده و ابجدا فرمه مفصول و موسوم
که باخته اندل ترکی دیت دیم نسبتاً دلخی سیوم آنادیمی چنان در همان
سرانست که راک ازان صوت شد و پیدا کرد و مدال
حت از اصل ان کویند متلاطه بودت بهارون و عالم
مالکوس جون اصل و مبدأ او اینهاست با دشی خوانند
سجاده میں مهد مقصود و سکون سهم و باقی سرو و حرکات
مدکوره تهد و معاون بادیت و راک ازان افراد شود
آنادی لفظ همراه و نو ن منوه و باعی موحده و باقی حروف
و حرکات مدکوره مدکار کسب نمایی و حس و عمره
سرانادی و نوکرند را بادیت و در هنگام و لکن
کند را بادی و دیویت و رکش بسیار بادی و مسدۀ نم
بادی و این ترد و راک خ پسادی یا میز نازمی خپیز
بادل مکث و دشمنی محمد و ده و باقی حروف و حرکات
مدکوره دشمن را کویندیس و شبن رالن مدکورین
محض اوت الیه مفارفت در مابین پیدا کنند و بعض

اک فرق هم دیگر باه دو از زده سرت است و در بعضی تا
پشت سرت و در بعضی تا کشش سرت است و در پشت
ماچهار پس کم از چهار سرت و زیاده از دوازده فرقی بود
در بادی و بادی از ردی تھیتی اک و کفته انداز کر کن
بر او گلبه با موحده خصیخه و راه چهل مدد و دهد و داد مخصوص
الحسا اک در منقار فرش بل اول جای موحده خصیخه مسوده و لک
مدد و داد مخصوصه و الحسا لام کو سند فرق دوازده
سرت است و سر بادی اک و کو سند است و سر
مد تم دد رهبا کس بین موحدین اول خصیخه و ثانی تقیل
اول نکسه و ثانی مدد و ده و سین همچو از بادی و بادی
تھاوت از پشت سرت است و احسانه ایش بادی
مهشر بادی و در گلیان لقیح کاف تازی خصیخه و لام
مندد و بانمی تھنافی مدد و ده و نون و در گلیان
بتر بادش سند ای و بادش سند ای است فرقی پشت
شش سوت دور ملسری یا بهم مدد و ده دلام تو یاف

و سنین مجلد و برای ملجم و سکون شخانی فرد بادی
ک نیخ و بادی دهوت است بحدوف و حرکات مذکوره
تشاود قشیت بجهانسته و مفصل احوال سر و سرتباچی
مذکوره و عقل معلوم مشود انشاء اللہ تعالیٰ فعل
در این درحقیقی نرام و سعیان پر کسر اصم لایاف عجمی حقیقیه
مکشوده و رایی خند و ده و متم سکر دصلی را کوئید که می
اران عبارت آرسکه جهانسته و دنیم سرخ و مسیو
ک پیرج بالای که هشت مونوم است و پیش تابانی با قوافی
مفصل مکشوده و پامروفت و پایی عجم حقیقی عبارت
از مفاععه نمودن تهائی سراول است میں نیز و
حاصل ارسه نرام مذکوره و درست راست کو لهج و پیش
باشد چون ذره با اراده ارجت و اوه در به جامعه
نموده و باز نجام اصلی خود ایند این وجہ را نرام کوئند
در عوام و درستگی است معنی کرام از ردی نفت کوئند
که کرام مقام مجتمع سرنا پو دینی تابلکیه همکری جمع شود

کرام و کام عبارت اروپا بود و این شیر صحیح است
خلاق نقش باشد و این سه کرام است اول که هنگ کرام دوم
سیم که سیوم کند و را کرام و کله مدل کرا مهیا نهان هنگ کرام است
که جمع را الیما با مجموعه هر سیفت سرد در با فرشته شود بخلاف آنها
دو نه کرام دیگر را را که در آنها می خواهند در مردم
کرام و کنند و از هنگ کرام یافته خواهند تحقیق
این طرق که فتن بر میکارند از کرام مهیا خیان باشد
که ابتدا می شروع که هنگ کرام مثلا چون نشرا اول که
که هنگ است در مقداره کلوه اورده یعنی پیهارت
که در آن که نباید و ارزان یستی مخصوص در کلوی شیر می باشد
در سینک اول به تجسس نمید و بمان ششم را لبر ج
اعتنای کرده باز لبر ج ثانی اف بر سند لبر تو روی
که هنگ کرامش کو نید و ارزان جاده سنتی که دویم العنا
لبر ز روی در سینک سیوم که نهاده را سر سیده و از را
پنجم که هنگ اعیان را کرده تا لبر ج ثانی اف بر سند کند

از امشت خوب شنید پس هم و کرام اوی در بعضی مکتوب
کر زمانه خادارند و یک کرام اخیر که لعنه داشتم امشت نه فرز
لخلوی آید و نه در ساز اگر سی کو بد که بجای آنها جوده هم
ولند، رچرا سر بای و مکبر ابله رام فرماده اند لفظ
آمیزد منظور رواز کرام با حصول سنبادی یک سه نا است و این
معنی در عین سه، می مدلوره مختر است احوال سنبادی
سر مصلح و ساز بین پا فته متشود که سه مدلوره او نهاده
بین دخل عظیم است چنانچه بیان آن کشپیره تبیان رسید
الحال مصوری کشید از زمان تصور کنم امها می مدلوره بخت
سرم شاهده غایتی و طریق ارائتن کرام بین از بین
چنانست که بکشته شد در سکل کرام پس رسید کتاب است
اسلام از بین بسبیار است و رسوم نزدیم بند ایضا
یعنی و در اینجا بیان موسیقی نهاده است تبار بران نوشتن
کرام اوی مدلوره ای طبع رسیده بودی قرار گرفت و مال
کرام اوی فری اصل که از زاده می بخشید منج نیز کرام مدلوره

و حفظت ب و نی مسجد جمیع می خود خانم
هدوکارم اخراجت ترب میرانی را که نامهای این مادر را می داشت
بر سر زرب کوشیده بود و همه اولین همکنون شد و بسیار زیاد کشید
و دویم کسر و راوا و پنجم مادر سرمهاین که در حفظ باقی بود است
حالت دلیفات مدریانی بدان سپنگ مخلوبه را که ایندیشی خان می باشد

دانهایش خوب بـمـک رسـنـی دـدـه
رسـنـی وـهـ بـمـک رسـمـک رسـنـی وـهـ بـمـک رسـنـی
نـی وـهـ بـمـک لـبـرـشـبـوـسـبـادـی سـرـاـزـرـبـاـک لـمـراـمـه وـرـبـیـحـ کـلـمـه
سـبـ سـبـادـی سـتـ وـدـرـدـعـمـ مـمـسـ وـدـرـنـدـارـلـامـ بـنـ
وـحـ لـفـمـ اـزـرـوـمـی لـهـوـلـهـوـ بـرـدـرـاـمـهـی مـدـلـوـرـ طـاـهـرـتـ

س	ر	ک	م	ب	دہ	نی
پ	ہ	ل	س	ر	ک	م

پرس و پرسن صورت نالیز بست از آنکه کاهی هر سه مرند و کاهی هم دارند هم
و چشم که سب و چشم دارند و هم دارند و هم دارند و هم دارند و هم دارند

مدحیم و مدحیم چشم علی این الغباء هم خواسته
 میگردید لیکن بمحب نگفتن سعی که از اینها ایضًا خود را داشت
 این من از اینها میگویم خواهد بود که مردی که خود را طبع سلطنه قبیل رسمها خواهد داشت
 اطلاع دو و خود نامم برخواهد باشد سرمه خواهد داشت این سرمه و عده داده ایم
 و اینه اعلم بالقصوب

س	ر	ک	م	ب	د	ه	ن
ن	۳	ر	ک	م	ه	د	ن
د	ن	۳	ر	ک	م	ه	ن
ه	د	ن	۳	ر	ک	م	ن
م	ه	د	ن	۳	ر	ک	ن
ک	م	ه	د	ن	۳	ر	ن
ر	ک	م	ه	د	ن	۳	ن
ن	۳	ر	ک	م	ه	د	ن

نک م به نک س

نافی احوال هر چی مذکوره در ازین نتیجه این میرهن
 مسکر و دوستگی و همی و در تعریف سوره جنایه بیان آن موجتنا
 بهم شنیده و این معروف در این موقوفه حسنه
 عجمی شنیده مفتوح و نون مدد و ده عبارت از و همی مخدون
 شریعه است و آن معنی قایق کبرام است که ذکر آن در
 فصل سابق مذکور شد این از برگره ای می شنید موجتنا
 پیدا است و این معنی مصبوط و فنا ربط است شاربه
 اول موجتنا؛ همی کفر اول از استهان اول که
 مندر استهان باشد موسوم بین اسکم است اول
 اکثر مسد ای همراه و تائی خود جانی سبیعه مقصود من بپشید
 تائی و مسکون راهی و بهم مقتضی و نون مسخره و دوال
 مهمله خیمه مدد و دلخی دار میانه مدارج این مرکزین
 مراد مهدله تبریز و نهاده اند و از مندره کافته اند که ایند ای

از بیهق انبت پر نصوت هم کم پر ده نی ده پر
ک رس دو بجم ربحی لقح رایی و نون منود و جم نازی
خفیفه متوجه و اینجا نون منونه و باسی معروف فیں
شکل هی هن دست می دد در دی ک رس ش
سیورم امر از نام ریزه مدهنه مده و تایی فو فانی مسند و د
راسی مدد و ده و باسی ختنا فی موقوف و ریزه و تایی
فو فانی مدد و ده با نصوت ده نی رس ک رس
پرس ک رس فی ده چهارم سده ریزه
نصیر شرق مهد و دال مسند و فیلم و رایی محله و سیم
نازی خیفه مدد و ده باش شکل پرس ده نی رس ز
ک رس ک رس فی ده پرس بجم مجری ای ترا
بیم مصتوح و مسلون حتم عجی قدر و رایی ملس و دایی
معروف و کاف تایی ملسو و رایی محله مسلون
و تایی فو فانی خیفه مدد و ده پرس صورت پرس ده نی
رس گرگ رس فی ده نی رس شفیعه سوکر تایی

لـ مفتوح و سین همکه شد و هضموم تووا ر مکون و
کاف تازی خصیه مفتوح و راسی همکه مشتوح محدوده
و نون موقوف و تای خویانی خبیه محدوده باین صورت
کـ مـ ئـهـ لـیـ سـ رـسـنـیـ دـعـیـ پـ مـ کـ نـتـنـمـ اـبـرـ و
کـوـلـنـاـ لـقـیـهـ تـمـهـ وـبـاـرـ مـوـحـدـهـ تـغـیـلـ مـسـکـونـ وـنـمـ رـایـ وـوـاـ وـ
مـجـهـوـلـ وـکـافـ تـماـزـیـ جـهـیـ مـوـهـنـ وـتـایـ خـبـیـ خـوـقـانـیـ
مـحـدـوـدـهـ باـیـنـ شـکـلـ دـکـمـ پـ وـهـنـ سـنـ فـیـ
دـهـ پـمـ کـ دـفـاـطـهـ دـوـیـخـ آـنـهـ اـزـ مـهـ اـسـتـهـانـ
دـاـسـتـهـانـ لـفـحـ تـهـرـهـ وـسـکـونـ مـهـلـهـ وـنـایـ خـوـقـانـیـ شـفـکـلـهـ
مـحـدـوـدـهـ ذـنـونـ کـهـ بـهـنـیـ جـاـبـاـشـدـ بـیـکـ کـاـسـ رـاـوـلـ بـلـکـنـدـهـ
وـبـهـانـ سـدـرـ اـهـرـ وـهـیـ اـهـنـدـ وـاـتـرـ تـاـبـاـسـتـهـانـ مـلـبـرـهـ
کـهـ بـصـورـتـ سـنـ بـیـکـ نـمـهـ پـ دـهـنـقـ دـهـ پـمـ
کـ دـسـ دـوـمـ دـکـمـ هـبـ دـهـنـقـ سـلـ مـلـ فـیـ رـهـ
بـ بـمـ کـ دـسـبـوـمـ کـ دـکـمـ دـهـنـقـ سـنـ رـسـ نـهـهـ
پـ کـتـنـ بـهـارـمـ بـ دـهـنـقـ سـنـ زـگـ

س نی ده م خیم فی ده نی س ده م ب
بین نی ده پ شنیم ده آن س نیم پ ده ک
دین نی ده هنیم نی س دکن م ب ده ده نی س دکن
س نی مو رجیا م ده کرام و لند ده کرام بیز ا ده جی ده ده
ضایا بدهی ده قاعده بر می ا بعد جیا بجه مو رجیا ا ده ده
کرام ک ده بیو بر می رفع سین میله و سکونت داد مسرور
و بار سوچه حقیقت مو قوف و سر ده میله و بار مسرور
مو سوم است ابیت م ب ده نی س دک ده ده ده
ضایا بدهی دکوره مرفو مرمه موجود است دهی دهی دهی دهی دهی
مور جیها می او دل لند ده اکرام ک ده بی دهی دهی دهی دهی دهی
باشد بیز ده ایها موجود بنا بران ده بخیر بنا ده
د موسی طولی نکرد و طهر فقط بر تر قیم اسما مسون جیها
کرامین ا احرین ا لقا مسوزه در انجیلیست و میک
اسماه است مخلع ان اسما مسون جیها می که ا ده ا ده
نوشته شیوه نامهای مسون جیها می یزد و کرام ا اخر

ل که هباده باشد لکشته می آید و عیناً باعین مدبر
کرام اول سو برای بحر دف و حرکات مذکوره در
هر ناس او لوح، و سکون را به محله و لون محدوده
لضم سین محله دوا و متصله محدوده و دال الشاء موصى
شیم کهوبتا لوح کاف مازی ضمیر و یام مضبوط و دا
مجھول و با عجمی حفظه موصوف و تما فو قافی حفظه محدوده
چرام سده هر حالتها لضم سین محله دوا و دال شیم است و
وقح هم والهای دال قصیده مسنده مفسوده و یاما عجمی حفظی
محدوده بخیه با کی سیار موصده و جمعه محدوده و رایی خود قوه
و کاف تازی حفظه مفسوده و باعی محرروف ششم
یو رایی بیان عجمی حفظه مصروف مده دا و مجھول و رایی
موصوف و با عجمی موحده حفظه مفسوده و با عجمی محرروف
جعی بکیه که لوح با عجمی حفظه و سکون را و کاف
عجمی قصیده مفصلاً در این موضع مسله و کاف نهانی
حفظیه محدوده و رایی بکیه اند که این اول بیدا

کسره با موحده خصیه و سین مجهله دلام مدد و دهن
سوم سوکبی لفتح سین مجهله و او محبول و نعم
موفوف و کسر کاف تازی تقبله و یار معروف
چهارم سهار کامبره با عجمی خصیه و سکون سین مجهله و
فتح نای خو فافی خصیه مدد و ده درایی موافف د کاف
تازی خصیه مدد و ده رویی پضم ران و وار صد و
معروف و کسره با عجمی خصیه دهانه غرایف ششم
پهرو کهیا پضم با عجمی خصیه آیهه را او و او محبول و فتح
کاف عجی تقبله و تایا معروف مدد و ده انتقال فتح
پنجم دلائی مسلمه و نای فون فافی مدد و ده دال تایه
سیغنه دلام مدد و ده دهانه عجمی خصیه موافف د تازی
خو فافی خصیه پهروند چون دلرمور چیهای بحر و فیض
و حرکات مذکوره اخترشد خابره و رلذا رئی رالی
ذلائل اخبارده فصل احیاء و کو رہیان کلامات ذمان
ایمی تایا نجات سین رهایت برایی مدد و د کاف عجمی

حصیله محمد و دده و تامی فو قافی مسو تو ب نسبتی دار
باشد و تامی جات بناه، خو قافی خفیفه محمد و دده و نون
مسا تو ده و باقی حروف بحر کات مکور و ذات است
تام بود باید در اینست لذما چهار سخن نام داده است
کلی نه راگ را او ارس بزم تامه سهم راک را علاوه بر این
الرمی شنوی پرس شود که تام مقسم است بچهار قسم عجم
او شش را از جک کو سیدلایف محمد و دده و فتح بزم عجمی
دسلون کاف نتایزی خصیفین و آن انت که در روکش
سر اید طرحوں پس سی دغیره فسم دو محش را لجه
نامند نهایج افت نتایزی لصلیه محمد و دده و فتح نتایزی فو قافی
دسلون کاف نتایزی خصیفین و آن و آن باشد که
در رو دو مس اید از زدنی و اور و عجی حویون سی
رسی و قسم سیوم از زاسالم خوانند بین مسجد
محمد و دده و فتح مسیم و کاف نتایزی خصیفین و آن و آن
بله و که در که سر اید سکل اول او شش که

س اخترش است و چهار تا ن میانه دیگر در زمین
ما خبر سرما می مذکور شد اگر دو شم چهار مس را می
بینیم سین همای و رار مدد و ده و با فی حر و ف و حر کات
مدلو ره چون پنجم تا ن او شش باشد که
س تا ن اخترش و بست و د تا ن دیگر که از تا خسیر
و نقده کمند کوره مستخر ج کرد ده حاصل ام چنانچه بان
ان و د فصل اینده بیان کرد و شود اثرا لالت تعالی
پس ا رس رحم را ک اعتبا کرد و هشود و نزد اهل فرق
وجات اذن بر سه نوع او شش را د و د و کویند
و ا و د و بهزه مضمونه و و ا و مجهول ن خدم و ا ل شغل
و سکون و ز و ان ما شد که و ران پیج سر آید و
نوع دو هم ش ا که ا و نامند بگاف نازی چنین
ملطفیه مدد و ده و با فی حر و ف و حر کات فردو ره
و آن ای بود که دز مشغش سر ا بیرون نوع
سبو ش ا سپوارکن حوا تد لفچ سین همای و حر کات

منکر داد نون منویه و صنم باز عجمی خفته و سکون
داود را رمتصو صد و نون مسلکونه و آن آن بوزه
کوکار و هر چیز سر باشد و بیان این سمعت طرق
تایان فرزند فصل کوت تایان برستار ترا منفصل
در پائی شود ایشان اللہ تعالیٰ فصل باز در محمد
لقصیل جمله تایان بیان حساب و ضرب و قسمت
و آنها بساید و ایشان که در اصطلاح اهل این
غیر و قسمت آنها بساید و ایشان که در اصطلاح
اهل این قن غیر و قسمت را کوت تایان برستار
کو سید بله افت تازی خصیه مضموم دواد معروف
و تایان رو فو فانی مشغل نموده و قسمت را کیمی فو فانی خصیه مدار و
او را در خلاصه آن پنهان را و چهل تایان است الگریوی
ظرفی غیر بمنوره را رسیده شوند که چون رسیده برادر
همان رسیده غیر بکشند و ملکه اش را تو پیده میان خاص
رسوده بدهند و همی بمحروم و حرکات مذکوره

متلاشید اول را که ایست چون کلکریش کو نمایند بجهت
سایه خواهند داشت و اگر دوسدر را بایتم را نمایند
خرب کنند و دستان حاصل شود بر نمط روح بخواهد
روزی چون خواهد رسید و رس داریشان مذکورین را
با سه نیوم نهاده کنند شش نان شنود چون ون
دک دوزل را پس لد دوک رس دوک رس
دوک رس داہن برشش نان حاصل خرب مذکور
را اگر پاس چهارم خرب کنند ت و جهاز تان
حاصل رس دک رس دن رس دم رس دم رس
هم دوک رس م دک رس م دم دم دم
این دم دم دم دم دم دم دم دم
دک رس ده ده ده ده ده ده ده ده
ده ده ده ده ده ده ده ده ده
ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده
ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده

با هم خیزیم بیصد و سیست تان حاصل شود
و نه حاصل سخن با خوش ششم مفهوم دست تان
و از مصل سخن با خوش ششم مفهوم دست تان و
حاصل ششم سر با خوبی بخواهیم و چیل نان
حاصل کرد و حاصل شد و هم در زبان دلائل علماء
حضرت و نعین پیر نفت سر و آن سه آوره ایلخانی عوالم
قیام عورش که اصولات بخوبی ای پرسش سفت
افلاک در بافت اندیس حون مجا هرج ا ن
افلاک مژهوره باشند الله که ما شبر است و
خواص سه بی مذکوره برازرا مدار و خاصیت گوز
نمایور باشند چنانچه مذکور کرد اثنا اثنانه تھا بی
دلیل دو دم الصیان رحیم که راست بساط بیفت سوراخ
بر ایت آذرب سوراخ و می صدای طا بر ایت کوہی
فکرشما کو پندره قطب ایشان تیغه سوراخ ایت
نمایور هر سه زده بی صدای عجی بسر ری سید ایت

بعضی زیاده از صد صور از کفته طایر استور چون دار
منی ایدانیا رهیم کشیده راجح مرده بران شنید
فرغت منی او در دیده از نیت سوراخ مستعار شد
صدایی رهی سرمهور کند و خلصش ببران جست
رات نکت که اذفان مکوره پیشیاش بین
شوند و ازان بجایش محلوق شوند و معلم میخواهد
بین اینها هفت سرمهور کند و میخواهد
او از نیت چالوران فرنوده اند خیان خواه کوئند
که سراول لهرج است بگافت نارسی اشیکد و دل
مشتعله بضم عین و میم و تیر و رمتار ف نجا بی
وال متبدل رایی بینای استعمال نکند و که لرج کوئند
و اثر را در او از لاده سر که طایر استور چون
استخراج و استیلاه مسونده اید بعضی از اوان
گفکه و میش و سرمهور که راهی است و رهیم بی
جهله و کاف ملکی نصیل مقصودش نکرداره لذت گنجوی

مسکون از دو از ریس بیان بهار مین خصیص باشد مصو
ذنای مکسر و دبار تحسانی مسروفت ده می محمد و ده
که ببرست در نبض مسروفت نجاش او از نمی نسبت
کرد و از نشسته در آنند بر است دکنده رکاف
تاری خفظ مصوته در نوبن منوشه و دال شیخ محمد و ده
در انجی می خلکه مسوغه است لما دلار فوج نگورد و از
وسد رحیمه را که در هم است لقچ میم و دال شیخ
مشدوده نقوص و اتفاقاً میم اور دلیل دل طایپ علیوم
است سختم را در سختم است بای رعی خفظ مصوته نقوص
ولذون منوشه و فتح جم علی و بسم با ذرا زکویل و اولیل
لضم ما ذنی خنده و داد بجهول و شیره مین مکسر و لام
ایضاً ای ایست در نبض مسروفت و شیوه نوش
صد اور تر دا که ده بست است لقچ دال شیخ
و سکون لای تحسانی و فتح واو و تما، حفظه قوادنی
لهم از اندکی لقچ عین مسجد پر و داد بجهول و کاف

تازه‌ی حینه و بر عقیم را که نکنید است بیون مکسیم و سلطان
کاف تازه‌ی حینه مددوه دو ای مجله از اوا فیصل
منوچ ساخته اند پس ساقی این فن را پایه که نوشش
پوش بران و آشنا باشد تا کنفیات سر بران
منکشیت پیشنهاد نماید که چون متوجه
موسی علی پیش از طبیعت الصلوات و اسلام نایب مخلی
بر قیمتی این دارده بخوار افتاده خیابان خرم موسی
صعقا محشر از حائل و لست طبیعت اسلام و خوار از عد ام و بدان
با زنجی مد کو رباره باز هر کرد به هفت پایه ایان بیوان
از پر پاره ایش صد ای میتواند طاهر شد میتواند
و معین پس منع این سیست سراز صد ای خلی قدر
است فصل نخستین در میان بردن سردار مصنخانه مکش
و بردن بیان موده و حینه و راه میمه مقصودیت و نیون
سمنی لغون در نک استه هن کو پیش است پنهان
از یو ما بیان نمایند که اصل هفت پسر ای صد ای نجیش

جفه افلاک است آنها بچه اسولی سر که که به ج است خیز
از سکه ائمی هله اول است ده فلک قدر است
پس مخدوم شده کو رس غفران دسر دلو خادم
و نایاب ان پس نایز بر است ترمه کور را از جهول
خواهی خود موند هنگ که که تکه نیا بران سر
جنبه زیر ج را سفید زنگ با بنی سبیری و سبیری
و سیاهی و زردی اذکار شده اند هر دهیش سر ده تر
علیه نزی این محتلف الایوان دستلوان مران
و هنگ که که اکه اکه است از که ظلیه دهم که
علیه رو ایست اسخن لاج مخوده اند هر یکش تبلکوون
هنگ فلک خانمی مر ایز شر د و خشک لخانی سکلی
و هر سیوی ده لاینگ را است از زیره ده صد
فلک سکیوی است اسخن لاج که ده سفید زنگ
لندم کوون که ده پر نجلیه نزی و سر چارم داره عجم
پیا دست ای ای صاحب فلک چهارم که افتاب است

منوب ساخته اند نارنجی رنگ و خشان کرم و خشک
برایاد قبیل کرمی و سرخی زارم بخ است از ماله فلک
بیکم مردی است اسخر ارج کرواه اند سرخ رنگ
بهاره کرم و خشک و سرخی رکه دیوست است
از صادر فلک ششم د مشتری است اند کرده
از سفید رنگ میل به زردی می معدن ای مزانج و
سرخی را که تلهای داشت این صادر فلک سفید بزرگ
است اسخر ارج کرده اند ساده رنگ د خشک
و از است که سبع سیاره در آن د نوچهایی هست
نه کاخه میزیر را بر و د اخسر دوش باعثی دیویهای
اسماقی سبز جوانه و صدر دیز در بیان لالکار کرد
آن زیور سر باشد در من همیشی از مردم لالکار نمود
ولام مفتوح شنیدن و دهن مضمود د کاخه نازی
حصنه معدود و ده و ده او علم بدیع و بیان خلاصه ایز است
که فعاشت د علاحت کهم و کلام ایران معلوم صلیم بود

و ذریح امر اواز فصاحت نان و سراته ولیله
لتجه کام و یار مجهول و ان منضم کردن سیرت باش
و یک اسره باعی نفعکاره بخشن و خوبی ان و معموری
لی دران چه بستای نان و بستار زان و تال
موقوف است این داشتن النکاره و اقسام این بینا
اند چون ذکر کنایی ان شتمل بر طوطی است بود
بند ای احصار انجامید و اللکاره لود و دنور است
اول استایی بردن که اول و آخر ش از روی سر
کیلی باشد و بیم افرادی اینکاره و این هفت نوع
است و اسماء اینها در پوئی بارجاتگ و غیره
هر عنوم اند پس طلب لعن انجاد سه
سه ایل و ک رک نم کن م کم ب م ب
م ب ده ب ده ب ده ب ده ب ده ب سه
س س س س س و ده ک ب ده
ک ک ک ک ک ک ک ک ک ک

دده ده پیه در ده ده فی فی ده ده ده فی فی -
س بیان فی فی فی س ک رس ک رس ک رس
ک تپم ک م ده په پ فی ده فی
ده س فی ده س ک رس ک رس ک رس
س بیان ده ده ده ده ده ده ده ده
م ک رس ک رس ک رس ک رس ک رس
پ ان ن خان ن ده ده ده ده ده ده
ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده
رس ک رس ک رس ک رس ک رس ک رس
ده ده ده ده ده ده ده ده ده
پ م ک رس ک رس ک رس ک رس
پ ان ده ده ده ده ده ده ده
رس ک رس ک رس ک رس ک رس
پ م ده ده ده ده ده ده ده
ده س س ان ده ده ده ده ده ده
رس ک رس ک رس ک رس ک رس
رس ک رس ک رس ک رس ک رس ک رس

کِل مِب پ ده پ مِک مِمِب پ ده ده
ده ده ده ده ده ده ده ده ده ده
اد رونی اسکار وان هر دوازده نوع دست و اول آن بین.
کوه است که بر سفیر سری هزب را بد صوت خواند بین آن
سایه کامانی آنها قیاس و بیان است که هر سفیر سری
ملک را در بد صوت گلو بند سی رک کِم پ پ
ده ده ن س س س هست لسر اول طاسته هزبه
بهد کفره و سر دوم را مک تریه بکدر فرنز باز سریوم را بهد
بلیز مد و سری دیلر یم بهمی نشسته رفته راه خرس را
نیزی هر چهار نو سایه سایه از راهی ری کامانی
هم حاما ما پ چایانی آپه دنما دنما دنما نی تی نی
س س هست لاز سریانی سرکلم است سر اول که
که ج و که که ولند نار باشند سه دو بیش پیشی ریب را
کند شسته که ج و نیمه رکیزیز و ریت مخدوف را بعد از که دار
نویند علی برا لقیانی نای اخ سرکلم سر عبار زده فریضی هست

نموده و آن مخدوف را در آجرشنس دو نزد تر کم خام سندیده
س سه هشتاد کاربرن ده سی هشتاد
نهست که یک ترتیبه یک سراول بلزند و بپرته دو بیم دو دو زن پرسه بزم
ت شده در زن پرسه چهارم آهاره در زن پرسه بزم پنج دو در زن پرسه ششم دو در
مرتبه هفتم هفت دس دس رک دس رک دس رک دس رک
دیگر کاربرن کاربرن کاربرن کاربرن
نهست دوسره اچار نموده سردوم را لیسیوم حکم لزده بلزند و گروه
چهارم و سرهاره بحکم و سر محکم ششم و سرهشتم هفتم و این هفت
سرهای اندولت ملک لیسیزند و بیان نمک با معلم خواهد
او اعماقند نهست سی هی ور کارهای اکن تمام پا فرم بابه ده و بندانی
و دلیلی سا ترتیب هفتم نهست که یک سردوسیان را الد نشاند
سراول دو دوم را اکلر لزده بلزند همچهین هفت سر را ادا خواه
دس سی رک در مردم مک رک پ پ مک ده و ده
دیگر پ لی لی دوه ده س سی هشتاد هشتم بابت
نهست دوسره اول را مقدار کلکه و سه سیوم را لیزیور لزده اوایل

و سن رکا در کم د ب م پ ا م ب د ز د ب ده
خنگ ده فی س آ ت ن ب هم آ ن س ت د ک س ز ا او ل ه ل ه ر و
س ل د د و س م ک ب ن ا ر ب ج د و س ک ه و م ب م با م د ا د ا ن ه ا ب د س س ک ل ک
ل ر ک ت ک ل ک ت م با م م ا ب د د ب ب د ه فی
د ده ده فی س آ ت ن ب هم آ ن س ت د ک س ر ا او ل ر ا چ ه ا مر ت ب ه
و س ر د و ن ب ه ر ا د و م ر ت ه د س ک ه و م و ج ه ا ب ر م ب ک ب ن ا
ب ک ب ه ز س س س س ر ک م د ر ر ک ک
م پ ک ک ک ک م م ب د ه د ه د ه
ب ب د ده فی ب پ ب پ ب پ د ده فی س
ت ن ب ه ب ا ز د هم آ ن س ت د ک س ر ا او ل د د و س م ک ب ه ز ن ب ه و س ر
س ب و م س ه م ر ت ب ک ب ه ز ن د ج ب ن با ش د ه س ر ک ک
ک د ر ک م م م د ک م ب ب پ د م ب ده
د د و س م ب د ده فی فی د ده فی س س س ن ب ه
د و ا ز د ه ا ن ک ه ب ه ز س ر ر ا س ه م ر ب ه ا د ا ن ه ا ب د س س
س ب ب ه ز ر ر ز ک ک ک د د ر ک ک ک

مزموم کرم مرم بببب دمم
بببب ده ده ده ده فی فی فی ساسا اهل
ده فی فی فی ده ده ده فی فی فی ساسا اهل
دکه تقصیل راک اید بیار آن ده بیاره مهله محمد ده
وکاف فی عجمی حفظه و باقی حروف و حرکات نه کو
معنی من راک بود و آن مشتمل است برچار
فصل اهل ده صفات کوپده و آن برچار نه
است اول راک آنکه برآه مهله محمد ده وکاف
عجمی حفظه موقوفه و همه مخصوصه و نون منونه و دیها
وکاف عجمی بیان کیا آنکه بار موحده وکاف نازی
تقبلتین نه ده ده تین باقی حروف و حرکات نه کو
سیم کربا آنکه بخلاف نازی عجمی حفظه مخصوصه
و ای مهله سکونه و باز مردوده و باقی حروف
و حرکات نه کوره ای با آنکه بالف و با
عجمی حفظه مردود تین باقی صریح و حرکات مردوده پیش

راک آنک بحروف و حرکات مذکوره اطمینان داشت
نمیگوین راک بود به محله از اسما عشت خط و این با اسماعیل
نقد و قشت کرد و پیاله ای از آنک بحروف و حرکات مذکوره
همجارت از صحت حروف و افاظ دفتاری راک نامند
نه صحت و ملاعت و یکریا آنک بحروف و حرکات مذکوره
آن بود که سه عین افاظ و حروف کرد و صرفش
عینی با صول نمال بدان لوح را داشت و در هر را کمی
معین نامند و ابا آنک بحروف و حرکات مذکوره ای
نامند و هر کتاب آنکها او مذکوره مرقومه در آن معنی نامند
و افاظ تبری و جلدی لریت آبا شتر ای نمال و سراز
ابدا ناما انتها بخی و خوبی فهم و ارمیده کی در آن
مندرج بود و صد عین در بیان راک در آنکی دسته
دار خانه ای و احوال آن بدین کونه داشت و چون شریعی
هفت کله مذکوره بصفاتک در فصول اصل اول
مذکور شد امشی ای با افاقت بخواهای متعدد و خوبیه ای

علیچده که راک عبارت هار باشند مشکل و منفعه
موستقار یان نهد و حکما عجیم بربلی را زانها کنجد
اگرکان و الو ان اخا موسوم ساخته برا و فقا
لا فقه و اوضاع فایق نه مناسب اینها باشد مذکو مسوده
اند امری را زنها و را زنها لا تقد دلا شخصی اند اما اخی
که پادشاه این صاحبیت و نایکان عالی مرتب خصوصی
موسیقیها را نهد و نستان ملکوش پوش اسنامع
که ده امروز برهنجی از پیشنهاد این فن بنبرد رسابیں
موسیقی هند و چونه خودی از اسنامع را زنها و را زنها
بنهاد و مختف اثیب مسوده اند نیا و ملکیه این مخفیت همراهیت
اینها مسوده بعض از راک و را زنها یا مشهور و دیگر
محضر گذشته در پی اینها متعدد ریج ساخته اند میشوند
بسیار بوجله راک و را زنی از ساین و غسل ایجاد
مذکور شده به قسم است خرد ره مکرر را او که مذکور
که بر اعاده مسوده ماید و مستثنا که مان را از ناک است ملجه کنید

شانه هی سه کاره مذکوره و جعلی است طاهر و از خواسته های این شیوه
سبعين تقطیعه اول ایک ادو و بود بجوف و در کات مذکوره که در فعل
مکرر نداشتن در این مرکب از تحریر سروبار سرمه بی سه کاره مذکوره پیشتر مذکوره باشد
دوم اند این که با دو باشد و این مرکب از شش سروبار سرمه بی مذکوره
با همز ترکیبی سه هم این سه بودن است و این مرکب است از بقیه سه هم
این را در افتدنیه باشد جود ایک در اکنیه بتفصیل دیگر الفصایر قسم های زده
و سالمک و سالمکن سده بضم معنی مجهله و دال لغایه مسند و در اکنیه ایک
تفصیلی بود بیکه تحریر اکنیه در اکنیه دیگر در این مرکب نباشد و نه از این
از راک دیگر نمکین بود چنانکه بهر و ن باید عذر معقده این بخوبی حل کرد
اور از این که قسم مذکوره درین زمانه در برتر و استعمال کریست
سرمه اصلان در اوصاف این فرن که بس غیر است استعمال این در
عنوان و سالمک سبعین مجهله مدد و ده ولدم مقنوه و نون منزه و کافی
بعضی راک و در اکنیه بود که بسبیط لعنه با ترکیبی از راک دیگر اما نمکین ایک
راکی باشد اینه متبدل سرمی راک که خانی از زمک کوری بخود و علیه
لیسا سلیمان ایک باشد نون منزه و درین زمانه از هنوز اصناف

نستعلیکردن لفظ شبن مجهله و نون مسونه کسر کاف نازی عطف
و بایی مسوده در این مجهله مفتوح و نون دا ان رایا و آنی اود ملک پر و سر
راک باز باده بران تما هفت هشت مثل این کلیدان که مرکب است
از این و کلیدان باشند راک که مخلوط است از این راک چون پر
در ام کلی و کند یار و نوژی و اسادری و کوچری با خلاف نجع اینها
بدل که دسوی دفس علی یهاد اینجا سرت و زنب در سینه میان
درین زمانه هابن قسم اجره هست شتر ب صاحب لفظه الهم از کفره
های مجرمه سکبیت بهارست این فن بیان محدوده شمیست و
کلیدان تهدیت و بیزت است و همان مت چه من لفظ او ام سکون
نمایی بینی عقل و مذهب است شمشیر لفظ شبن مجهله و نون مسونه دیا
محبوب سین مججه مضموم در اینها ذبور را کویند بنا بران اینجا که اور راک و
راکی یا حجت سر ارداده اوت است اور اشجد سرت کویند شیوه من لشتن
سوی مسورة دیوار محبوب و داوینه نامند چه شیرینه نامه جب از ماهیها
حمداد دو مذکور و بیزت لفظه مبار موحده لفظیه و سکون رایی مجهله و ما
کمتر خوفانی خفیفه سرامی کی از دلو نهایی شد باشد و اینجا بحسب فاردا

و زینهار حائیس با جزو ف و حرکات پر کب از آنها مفصل بیان کنم و زینهار
تعابی و صاحب شش الصد و اه با خلاف بعضی رسائل ابن فتن
سر را ک مفسم مفر کرد و کت و هر را کی را از آنها مادر شش الکتبی داشت
والله اعلم به حفیظ الحال المون از بیان او فصلان و انشکال الکتبه
مذکوره مادر از اتفاق و بعد از که صاحب بخفته النہد کوبد که بهمرون بجروف
حرکات مذکوره که از و نان مهیا دیو سرزده حیات ان او و ولود
لبعض مرکب از سه سرمه بی هنفخانه و جون از سرمه بی از زیر
چخانه ان جنی کبز بدتر کرب ات و دن س ک م باشد و سر
هنبوت کبره اوست و اشاره در سرت و فتح صح خوانند و مزدابن
او و ولودن بهمرون زه لبین عیت بلکه سپورن مد نظر است
جه سرمه هفت سر در اان در کرب و استعمال محبت طایر محسوس اند
که خواستده را نبایل سمع معلوم کرد و اینها حون را ک مذکور اوی
را کهی است بلکه مبداء جمله را کهیا او را کنی یا سنت هر کاره که بینهم را ک
لکبر مار عیج خفیفه و سکون را و فتح ما و فو قاعی لغید و میم که علیعه او
و مقصود را کهیا باشد سپورن میزد لمیس هر را کهیا و دیگر که بر خیل
لیل

شنايد بخود كه مصدر رنه را ک مذکور دال است براينجع كه لفته شندا و اعلم
بخته الله سجانه و صورش را در راک بالادا بصورت همادا دلوبند
بعنه شهل سناسی یا اماهی حسن خاکستر بربر و مالیده و خوار
سر داشته و ارجار و دلک روان و در دست نگلن لغیز است
برخن و بدبار در پی و جسم سبوم مبان دو ابر و داشته
ومار بحده در هر دو دوش و فضی و پی و جرم ضلی بر دش
انداخته باز شر کرده بران نشانه و مند مال که از ارث مال نبرده
در کلوپی او و مند مال بعیم مضموم و نون منزه و دال لغله و بیم و
بیم محمد و ده دلام و نیر زند مال هر ای مضمونه و بانی حروف در کا
مذکوره مالا تی ای خابل در سده بود از محله نایه او می بعدد
که که هشت در کردن همادلوبی بود و نرسونی لغنه نبره شنده
در دست داشته باز هر ابر او بزر مبن زده و کاد سواری ایجا
نشانه کشند مال کوس را که بخ دف و در کات مذکوره که از کلوپ
هر لجنه همادلوبی کا نهاده برا مده ده هر همادلوب ایماند و مکبه را
کا نهاده او حاب ان سپوران بود و سریب سریابی هنگامه ان

سکم ب و پن و سرخ کریده و آنرا در سرین در او از سن خوانند و نروابن چنین بیشتر
از بچ سرین که او خواند چند کمتر بچم در حین است دست عالی کر زبانه را میگاهد و چنین طاہر است این سرمه
لشون را که لار و سکون سرخ و غیلگی باشند او بر هر کسی همین لبچ چون پی درست و آنرا غیره
ست با زمان ملعون و لوبی چونه داشتند و مان یا مرد و امرید یا میکلان مالا میکردند این لبچه
را کبست های پکس و زنان بنیونه دال شفده فضوم و دام جهول دام و دام را کبست که این را میباشد
و بعض کیمینه از ناد و جان اند و دل و دلو و دلکه بر یعنی بچه کاش سرکم و دان بشد همچو
که آن دانه از بز و جان رت در او را در خوانند و صورت رم کرب مالا در دخوار سال صدای جمال
نمایند اندام درینه دله لبچه همیز ریشنه و زمان صدای هن جونش دا با ساز و نوازه
خوان میگهند ای اسنه همینه نیکنده با این بان یا جاعل شیعشرت شخون بلطف و قیمت
را کبست ای اخفیه مکنوره یا مفتر و مارجع و کافی یعنی هفین با این فضوح دان را
که احتمل این بز و جان ای سپور لب و کبر و بزه بس رهایی نیمکه ای ای سرکم ب و
باند و سرمه کریح کریده آنرا در کریم ت را که طرف خوانند و صورت رم کرب مالا در دل و دلو
سرخ زنک کلکون لیسان مالایی خود را بد کردن این اچنه و فیلست سوار شده و زمان
سبای تحرکه داشته و لبچه کویند ای ایم حرام کشنه و خانه را ماریکس لافه با زمان ای زنان
سرمه کمکشین بچله را ای همراهه یا مفتر و دان را کبست که از ناف بین بین بهم پیده و جان

بیشتر و کمتر قدری هست بر سر گاه هفتما این میں کم پیش از بیوی و هر کسی که زن است و امر و فرم در تیار و درست
می شوند و از این دلایل دوچندین بیوی و بیشترین بیوی که از نسل و دیانت مالا در کروان این خبر نهشود و مکان
دانسته و بخوبی قدری شنیده و میسان این اتفاقیه نیز نهاده که هم مکسر و داماجهول و کافی عجیب نمیباشد
از مردمهای این طبقه پیش رکوبند از اسلام بعد از اندوه و اذی و لک و بود و بیشتر بیوی خواهد بود این دلایل که
نهاده که نیت و اندیشه ای این از جمله این دلایل است که خاندانیکن هر دین عجده زمان اندوه و اذی و بیشتر این دلایل
بسیار کم است و بعدها این دلایل که نیت خواهد داشت و درین میان پیش رکوبند و بیشتر که اندوه و اذی این دلایل
پیش از بیوی خواهد بود که اندوه و اذی ای این دلایل مکسر و که مالا در دلایل دوچندین بیوی خواهد بود
که میتواند این دلایل را در بیوی خواهد بود که اندوه و اذی ای این دلایل مکسر و که مالا در دلایل دوچندین بیوی خواهد بود
و هنوز که اینها به بیوی خواهد بین شنیده باشد این دلایل میتواند با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود
اسنپون این بیوی خواهد بین شنیده باشد این دلایل میتواند با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود
در این دلایل بیوی خواهد بین شنیده باشد این دلایل میتواند با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود
که این دلایل که بیوی خواهد بین شنیده باشد این دلایل میتواند با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود
یا بیوی خواهد بین دلایل شنیده باشد این دلایل میتواند با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود
که بیوی خواهد بین دلایل شنیده باشد این دلایل میتواند با بیوی خواهد بود و با بیوی خواهد بود

او خود جو شاهزاده ای که مالا زیر بوجپور هم مکانی نیست بخوبی داشته و مکانی بخوبی نیست
بلکه سعید باداک و بادا بخوبی و غصه بخوبی باز قطایق و مکانی نیست بلکه سلماک نیست
نمیم و دلیل این غصه و جایگاه این سر بر سر یعنی بر سر یعنی بر سر یعنی بر سر یعنی
دشته و دشنه و جایگاه این از افراد در در در از خواند و خواهد و خواهد و خواهد و خواهد و خواهد
خواهد طلبیک و دلیل که عغوان که بانایک روم کنار شده بعده ام سندی و مکتبین مجهوله و دلیل
دوا و مکتبه و مفروضات این سبیل و کسر بر سر یعنی هنگامیه اس کم پهنه شبهه و کرج کرد و داده و داده
زو خواند پس ای احوال است تصور مرک مالا زیر بوجپور و مجاہد مکالمه و مکالمه و مکالمه
پیاره و غصه و کمره و ماده مکننست و زین و زلاده و پر شرمن میاد و مکنن بخی سکاله و مجهوله و دلیل
ولاجه ای
زو خواند و مرک مالا زیر بوجپور و مجاہد مکالمه ای
بابا شه عغوانی و که میمیل ای دلیل و فیضه میکنی دلیل و الکی ای
و دلیل و غصه و ای
سر بر سر ای
کاغذ و عغوان در بدن شده و میکنند تصور مرک مالا زیر بوجپور و مکنن بخی سکاله و مکنن
نهاده و دلیل که میکنند عجیب هفتیه مفتح و دلیل مکون و دلیل مفروضات ای ای ای ای ای ای

ترکیب سرمه ای پسحکا نه ان سکم دهن باشد و سرمه بچ کرد است
و ازرا در سرورت خواتمه او اخر روز و نزد این ضعف سنین
بیوک در استعمال هر هفت سرخوانده می شود و صورتش در راک
مالا زنی بود نو خواسته سبز قام خوش او از ماذک اندام سفیده
پوشش کوشواره و شکوفه اینه در کوشش و از منته شراب باز
باریک نعمه رامستانه خوانده بلک خواندن نتواند سیوم کن کری
بکات عجی خفیفه مضموم و سکون نون فتح کاف مازی خفیفه و سه
راو و یا معروف و در متعارف بجای رالام استعمال کنده و کن کلی
کویند جات او دل بود و ترتیب سرمه ای پسحکا نه ان ن سک
م پ و سرمه کهاد کری اوست ازرا در سرورت وقت صح خوانده و عصر
صورتش در راک مازی سست و فراق نایک وزار و نزد بحیف
و ضعیف کریکن مموی سرپرث ان از عنم کو در دواه سرد سه
در پیش اند احته و زیر درخت کدم شسته چهارم کهایما و تی بکاف
مازی لعید مقصود و نون منونه و باه موحده ثعیده محدوده دوا و عقو
و تماه فوقانی خفیفه کمکوره و یاد معروف جات ان کهاد و سست
ترکیب ان دهن سرکن از سه کوشش کلیه خود سه

د ہوت کریه اوست ازرا در سررت بعد دو هر شب خواهد صورت
در راک مالارنی بود صاحب حسن عشرت دوست خوش لعن
سفید بوقت شب و روز در راک وزنک قص و سه دم مخطوط
و شغول و ناکلای سبیر و ساری سرخ دار است کمی زیاد تمام
قشمه در پیش نی دارد پیچم کوکبه بگافین تازین خفیضن باول گفتم
دنانی مقتوح و باع موحده ثعیده جات ازرا سپورن کوئید و کرب
دهن سرک مپ از سرمهای هنگامه اش و سر دهوت
کریه اش باشد ازرا در سرورت در او افشت خواتند صورت
در راک مالارنی صاحب حسن اکنده کوش خوش چشم با
نایک صحبت داشته و مباشرت کرده و علامات صحبت
دو شنبه از هر دو صاعش پدیدار چنانچه اکنیا جایجا ترقیه و
ما رکل چنیه کشته و کلهای از هم ریخته و چشم کار خوار شد بدبار
سرخ کشته و به شکنکه و ن شب تمام نشسته در اکنیه ی
نه ول نیز سخ سست اول رام کری برآمد و دوده و میم موقوف
و کاف تماز تحریفه مفتوح و رایم مکسوره و یار معرفه در معا
بحای را در نانی لام استعمال کرد و رانم کلی کوئید جات ان او دوده

بوده قدر کیم و ترتیب سرمه دیگنگانه ان هم کم بـ
هر کم بـ حکم کری اوست و از ادراست رت خوانند و در راک مـ
رنی بود صاحب حسن طلای زنگ نیلی لباس بـ بـ اـ دـ اـ سـ هـ
سـ هـ اـ سـ هـ و قـ شـ هـ مـ شـ کـ درـ پـ اـ کـ شـ هـ دـ رـ اـ نـ ظـ اـ طـ اـ نـ هـ سـ هـ
وـ نـ اـ کـ اـ کـ دـ رـ شـ بـ بـ دـ خـ دـ جـ اـ وـ دـ کـ يـ دـ رـ بـ اـ يـ اـ نـ اـ دـ وـ اـ دـ بـ اـ اـ عـ اـ زـ
مـ تـ جـ بـ اـ دـ کـ مـ شـ هـ دـ وـ مـ دـ يـ کـ هـ بـ کـ سـ دـ اـ لـ خـ فـ يـ وـ يـ اـ مـ جـ هـ بـ وـ يـ
مـ هـ دـ وـ مـ هـ بـ کـ مـ وـ کـ اـ فـ تـ اـ زـ نـ لـ عـ يـ دـ وـ دـ شـ هـ سـ کـ کـ رـ تـ بـ يـ بـ يـ
استـ عـ مـ الـ کـ سـ هـ حـ اـ تـ اـ نـ کـ هـ اـ دـ وـ وـ جـ اـ مـ عـ اوـ رـ اـ قـ سـ نـ وـ رـ بـ يـ بـ
وـ تـ رـ تـ بـ سـ رـ هـ دـ شـ هـ سـ کـ هـ اـ نـ سـ کـ مـ پـ دـ هـ بـ اـ شـ دـ وـ سـ هـ
کـ هـ دـ هـ اـ کـ رـ کـ يـ اوـ وـ اـ زـ اـ دـ رـ بـ سـ هـ رـ تـ اوـ اـ مـ رـ وـ زـ خـ وـ اـ نـ دـ وـ صـ وـ رـ
درـ رـ اـ کـ مـ الـ اـ زـ نـ بـ بـ دـ صـ اـ جـ بـ حـ اـ مـ اـ هـ رـ وـ خـ شـ کـ مـ کـ يـ جـ نـ کـ حـ
صـ وـ هـ بـ بـ دـ بـ دـ اـ لـ اـ تـ اـ دـ وـ تـ کـ شـ هـ مـ شـ هـ لـ هـ لـ وـ نـ اـ نـ خـ کـ بـ رـ بـ اـ زـ وـ بـ بـ بـ
عـ اـ لـ يـ دـ وـ بـ رـ سـ دـ وـ سـ هـ مـ اـ وـ مـ خـ اـ نـ فـ اـ نـ خـ دـ رـ اـ بـ بـ اـ زـ کـ زـ بـ
کـ دـ وـ دـ بـ غـ کـ شـ هـ دـ نـ اـ کـ رـ هـ مـ شـ هـ باـ خـ دـ دـ اـ شـ هـ وـ جـ اـ
وـ دـ کـ يـ زـ قـ نـ کـ دـ اـ شـ هـ اـ مـ اـ صـ وـ رـ شـ دـ رـ اـ کـ مـ الـ سـ بـ کـ هـ لـ هـ لـ وـ نـ اـ نـ خـ
نوـیـ سـ هـ بـ اـ کـ شـ هـ کـ زـ نـ هـ وـ دـ زـ کـ شـ هـ بـ اـ کـ شـ هـ کـ شـ هـ مـ شـ تـ دـ کـ دـ

و سنک برداشتن و ستون که از رادرند وی بل کم کویند
و امسان ان سیوم لست بلا مین بفتح اول و کسر ثانی و تاء قوای
خفیفه جات ان او دو بود و ترتیب سری ای پنجه کانه ان دهن
سکم و سه دهوت کر به اوست و از رادرست رلت
وقت صح خوانند صورش در راک مالازنی بود صح نازک
بدن شیمن تن خوش حشم بازیک که اراسته و پیراسته
لصمه زیور ولباس پرای خود ساخته و هر کل در کردن لذت
چهارم برادر بجا موحده خفیفه مکوره و راعم دوده منقوص و واو
را بعد از رایم معروف هم استعمال کند و بر اوی و در مسح
بجای هر دو را لام استعمال کند بلاول و بلاولی کویند جات ان
سپورن و ترتیب سری ای پنجه کانه ان دهن سرک
م پ بود و سه دهوت کر به اوست و از رادرست رلت
درا اویل روز خوانند صورش در راک مالازنی بود نازک
اندام سیاه فام با گلکون لباس هر یفت کرده یعنی سنکار کرده
نوکار استه در وعده کاه وصال متطر نایک نشسته پیغم پیغم
بسایعی خفیفه منقوص و تاء قوای متصل مسكون و میم منقوصه دون

هنوزه و قیچیم تازی خفیض کسریا و یاد مفروج جایت ان سپورن
 است و ترکیب سرهای ہسکانه ان پ ده نس رک م
 سرهنگ کریه اوست از ا در بست رت در نصف خواهد صور
 در راک مالازنی بود از بیوه شی فراق زده و در فراق نایک
 بیاب و بقرار و بخواب خوکشته و تهنا در بیت الاحزان نشسته
 با تهای ساخته و مارکل در کرون انداخته حرارت تن و حاش
 بجدی رسیده که کل در بر شش پر مرده کرد ویده و راکنی های دیگر
 راک اول دیس بدال خفیض مکوره و یاد مجهول و کرسین مجهله و
 و یاد معروف جات ان کهاد و بود ترتیب سرهای ہسکانه
 ان رک م پ ده باشد و سرکهی کریه اوست از ا
 در کریم در دوم پر روز خوانند و نزد این خیف سپورن است
 و ترکیب و ترتیب سرهای ہسکانه ان س رک پ ده نی
 باشد و سرکریج کریه اوست و صورتش در راک مالازنی بود
 صاحب حسن سبز بوش صبح رنگ بزرگوار استه و پیراسته
 و از غلبی شہوت وجایی در خواب کاه نایک امده صحبت داشته
 و مباشرت خواسته دوم کامود بکاف تازی مدد و ده خفیض و

و میم و او مجھول و دال خفیفه جات ان سپورن و ترکیب

سرهای بھکانه ان دهن رکم پ س باشد و سر

دھوت کر به اوست و ازرا در کرکیم رت در دوم هېر شب خوا

وصورش در راک مالازنی بود زرد فام خوش اندام سپاره

سرخ و آنکهای سفید پوشیده و از حرارت الش شهرت

جو شیده خالیف و ترسان دسته و کریان در صحراء مظر ماک

نشسته سیوم نت بفتح نون و تاء فو قانی مشعله و جات ان

سپورن بود ترتیب سرهای بھکانه ان سف ده پ

مک ربا شد و سر که رج کر به اوست و ازرا در کرکیم رت

در اخر روز خوانند صورش در راک مالازنی بود سرخ رنگ

نو خواسته بزبور اراسته و سوار بر اسب لباس مردان

پوشیده و در جنگ کا شمشیر در دست کشیده بر دشمنان

کوشیده چهارم کدارا بکسر کاف تارنی خفیفه و یا مجھول دال

خفیفه و راء محدوده من جات ان او دل بود ترکیب سرهای

پنجکانه ان ن س کم پ باشد و سر زکهای دکریه

اوست و ازرا در کرکیم رت در نصف شب خوانند صورش

۶۰
راکن مالا جو کنی بود جما در سر داشته و لباب سرخ نیم کن
جو کنی نه بو شیده و ماری در جما او پمده و از جمار و دگنک روان
کردیده و نصف ماه در پستانی حشم بربسته در تصور مها دیو
شسته پخم کانه را بگاف مارنی خفیفه مدد و ده بفتح نون شعیده و راو
مدد و ده و ازرا در سهیس کرت کرنا فی کویند جات ان سپور
ترتیب سرگای هنگامه ان نس رک مب ده باشد و
سنگی کهدا دکری اوست ازرا در کریکم رت در هر اول شب خواهد
وصورش در راک مالا مردی پوست باکهور کافور و شمشیر خیمه
در دست راست داشته و دهان فیل برگشته در دست حب
کنداشته و با او فروشی در برابر او ایستاده وزبان بزمای او برازه
در اکنی کمی سر بر راک نیز بمح سب اول ماسری بیمیم مدد و ده ولام
موقوف و سین مهلکه و کسری ای متصله و یا مسروف جات
ان سپور بود و ترتیب سرگای هنگامه ان نس رک
مب ده باشد و سر بر حکم کریه اوست فردا نین بخیف
او ده بود و سر پخم کریه باشد رکب و ده بست برعصب سب
و ازرا در هم رت در سیم هر روز خواند صورش در راک مالا

زني بود محل اندام سرخ فام ببابس زرد در سير و عاشاي از تك
جدا شده با زيان مصاحبه خذنه زيان زير درخت اين نشسته نه
دوم ماورا هميم محدوده و راي موقوفه اضافاً و محدوده جاتش كها و
بود ترکي سرها شکانه ان سپك مدهن باشد
در سرکهنج كرده او زرد جامع الکتاب ترسیش ده مك رس
ني باشد و سر سچم بر حسب دايراد هميم رت در او اخر روز خواهد
صورتش در راك ملازمي بود لذا س خود پرايه زرين خسته
و 4 رکل در کردن از اخته در وعده کاه وصال منظر ما يك شسته
و در بروي اغيار است سیوم ده سري بدال تعليمه مفتوح و
نوون محدوده و سین مهمله و سر رای متصد و یاد معروف جات
ان كها و بود و ترکي سرهاي شکانه دشن سپ
دهن رک باشد و سرکهنج او است از اراد هميم رت در او
آخر روز خواهد صورتش در راك ملازمي بود سوکنه فراق
زده و لبا سرخ در فراق ضعيف و خيف كشته تنهاب
كنار درخت مولري نشسته چهارم بنت بيا و موصده حفظه
مفتوح و سین مهمله و نون متونه و تاء و فو قاني خفيفه كه جات

تپنچه بود ترکب سرمهای هنگاماته ان سرمه کم ب دهن
 باشد و گهرج کریه اوست و از ادر روزهای بسته دنیصف
 روز خوانند صورتش در راک مالا مردی صبح وجه بعضی کوئند ملخ
 سبز فام لباس سرخ وزیر تاج پر طاووس بر سر مو رانبه در داد
 و از شراب جوانی مست نارکل در کردن اند اخته و در حن باخ
 باز نان رقص خوش خوان بعیش و عشرت در راک وزنک
 پرداخته در دست بسیه پان در درد در یهو و عقب خنده بوق بازنا
 می نوازد و شمعه و رقص می پردازد و در راک مالا ^{لکتر} محای این
 راکنه صورت کاهنده با صفات مذکوره نویند چشم اسا و رسم
 بهمراه هنقوجه و سین هحمد مدد و ده وفتح واو و رای مکوره و میای مهرو
 جات ان او و بود و ترتیب سرمهای پنچهانه اش دهن
 سرمه باشد و سرد یهوت کر - اوست و از ادر هم
 رست تا دوم هر روز خوانند صورتش در راک مالانه بود
 نازک اند ام سیاه فام باس رمی سفید کهور کافور در بدین
 کرده مارهای کلان بر دست و پا پیش چشیده و موهای سرمه
 جوره بسته میان اب نبر قوه کوهی نشسته و در بعضی راک مالا

ان را بصفت مذکوره از برگ ذرخان ته سندی بر میان بسته است
بی توپید و نزد این خیف جاتش سپورن سه و ترکیب سرمه
نه سکانه ان ده پمک رسن باشد والله اعلم و راکیه است
میلکه راک نیر سخ سه اول تک تبای فو قانی مشقده مفتح و
نون منونه و کاف تامنی خفیف جات ان سپورن سه و سه.

سرهای سه کانه ان سرمه پمک ده ن باشد و سر
که ج کریه اوست و اثرا در برگهارت و نصف شب خواسته
صورشون در راک ملازنی بود بیکنی که برای اطفاعی حرارت
فراق بسته از برگ کل کنول نهاده بران بیقرار و بسته است اما
دو ملار بعیم مفتوحه ولا ممود و ده و را جات ان ابود بود و سر
سرمه دیپکانه ان ده ن رک م باشد و سرمه هوت کریه
اوست و اثرا در برگهارت و نصف شب خواسته و نزد این
خیف خواسته راهیه وقت از اوقات بیل و نهار دانند
و در استعمال و سپورن خوانده برت خوانده همی این زمانه
هم چین سه صورشون در راک ملازنی بود صبحه جوان از درد
فرق نایک ضعیف نزد کشته و از کل های چسلی همه زیور بسته

آنکه

کریان ویریان با سازین نواران وزیاد نایک بکنج فراق نشسته
 سیوم کو جری بگاف مجھی خفیفه مضموم دواوم معروف وجسم تازی خفیفه
 موقوف و رای مکوره و یا ع معروف جات ان سنپورن بود
 و ترتیب سرداب هنگاهه ان رسک م پ ده ن سه
 و سرکهپ کریه اوست و ازرا در برگهارت در پهار اول روز
 خوانند صورتش در راک ملازنی جوان جمیمه با رکیس میان نعم
 خوان خوش اخان انکیا زرد و ساری سرخ پوشیده و لاز
 هشت اراسه و پراسه لصد زیور حمام هبوبایی بباب موصده
 تقدیم مضموم دواوم چهل و باد مجھی خفیفه محدوده ولام مکوره و یا
 معروف و جات ان سنپورن بود و ترکیب سرداب هنگاهه
 ان رسک م ده ن پ رباشد و سرکهچ کریه اوست
 و نزد این خیف سده مهیم برجت سه لزان و کهاد و سه
 راک ندکور و ترکیب سرداب هنگاهه اشن پک رد
 س ن و سرکم کریه اوست و ازرا در برگهارت در په
 اول شب خوانند و صورتش در راک ملازنی بود حسنه
 صحیه ساری سفید پوشیده و کهور غفران در بدنه کشیده

هر کل در گردن اند ساخته بیست و عشت پرداخته بزرگوار عالم را
 و نکارسته بانایک دست بگردن کرده یک جانشسته پنجم و یکار
 بدال خفیضه مسورة و یاع مجہول و سین مهد موقوف و حاف تار
 خفیضه مددوده و راجات سپورن بود و ترکیب سرائی همچنان
 ان سرک مپ دهن باشد و سرکه رج کر پروست
 و این نحیف این رانیز کهاد و میداند و سده هم برجست و به
 ترتیب گرک پ دهن سرکه بکریه او از زدر
 برکهارت در او اخرب شب واوایل روز خواند و صورش در
 گرک مالازنی بود صاحب جمال و صحنه عنبرین خال با دام بزم
 ناز پستان سین بدن پسته دهن مال مردارید در گردن
 نهاده ساخته و لرکه و صد ارالیش بدن ساخته بزرگوار استه
 نکارسته و بانایک بصنه ناز و کرشمه بازی کنان یک جانشسته
 و انجه از راکهای بحسب کنان استه مت بحروف و حرکات مذکوره که
 در تحقیق اینه مذکور اند نیز سیشن اند اول سری بحروف و
 حرکات مذکوره دوم است سیم پنجم فتح باو عجی خفیضه مفتوح
 و نون منونه و فتح جم عجی خفیضه مفتوحه چهارم همرون پنجم میکهیه

هشتم بُث ناراين بُون مقصوح و تاء فو قافی آيین سکون و نون
 و راء مددوه سن و همزه ملينه و نون پس از جمله را که اسری و
 بهیرون و میکهه مطابق هنوان مت سست و بست را که این
 مت از جمله را کنی و پنجم و نف ناراين از جمله پنجم است و رانی
 های مذکور مت مذکوره این سست که را کنی های سریراک شنیده
 اول کوری بفتح کاف عجیب خفیفه و سکون واو رای مکور و یا و معنو
 دویم کولا هل بفتح کاف تازی و سکون واو و لام مددوه و نای
 مقصوحه و لام و سیوم دهول بفتح دال ثعیده و سکون واو لام حدادم
 سرداشی بضم را و فتح دال خفیفه مشدده و رای متصله مددوه و
 نون مکسور و یا و معروف پنج مالکوس بیم مددوه و لام هدوه
 و کاف تازی خفیفه مقصوح و سکون واو و سین همه هشتم
 دیگندر کار بـال خفیفه مکسوره و یا و مجھول و وا و موقوف و فتح
 کاف عجیب خفیفه و نون منونه و دال ثعیده مددوه و راء را کنی های
 بست راک نیز سشن سست اول اند ولی به همزه مقصوحه و نون
 منونه و دال خفیفه مضموم و وا و مجھول و لام مکسور و یا و معروف
 و بعضی اسرا اند هیایی نیز کویند و بفتح همزه و نون منونه و دال متصله

سوقوف ویا ع تھانی محدوده ولام مکسوره ویا ع معروض دوام کم کی
فتح کاف عجمی خفیفه ویم مکون و کاف تازی خفیفه مکسور ویا ع
معروف سیوم پنجمی بباء عجمی خفیفه مقصوع قوای فوکانی
شعله مکون ویم مقصوع و نون منوشه و چیم تازی خفیفه درای
برین ویا ع معروف چهارم کودکری بکاف عجمی خفیفه و مقصوع
دواو مکون و دال شعده موقوف و فتح کاف تازی خفیفه کسر
ویا ع معروض و قبکل کاف تازی خفیفه مکسور ویا ع معروض پنجم دکلکی
بدال شعیده محدوده ویم موقوفه و کاف تازی خفیفه مکسوره ویا ع هزو
سته سیم دیسا که به بدال خفیفه مایا می سسمو و مکون واو و سین
مهمله محدوده و کاف تازی شعیده و رکنی های سیم نیز سنت است
هول ترسی کبترای فوکانی خفیفه درای متصله و باای موحده
خفیفه مفتح مکسور ویا مجھول و نون مکسور ویا ع معروف ازرا
در تعارف بجاای باای موحده و واو مقصوعه خواسته و بدون باای
معروف اخراست عمال نماید دوام کستمهه تبرتی بافتح همزه و مکون
سین مهد و فتح تای فوکانی خفیفه و نون منوشه و باای موحده
شعیده و تای فوکانی خفیفه مکسور ویا ع معروف و رای موقوف

^۴ دترون کوسید

تاء فوقياني تعيده مدد و ده سيمم ابهيرى بهمه مفتوحه و يايى مدد و ده و
يايى موحده تصيله مكسور و يايى معروف و را و مكسور واليضا يايى مفرو
چهارم طللهه كوب بکافين تازين خفيفه تين با دل مفهوم دو ديم مضموم
مفتوح و يايى موحده تصيله پچم براري با دل موحده خفيفه و را بین
را و اول مدد و ده و ثانى مكسور و يايى معروف و رايى مكسور واليضا
يايى مفرو و راكنى هاي بغيرون سشن سه اول بغير دل بفتح با دل
موحده تقيله و سكون يايى تحذاني و را و موقوف دوا و مكسور و
يايى مفرو دو ديم كوجري بکاف عجیع خفيفه مضموم دوا و معروف
و چشم تازى خفيفه موقوف و رايى مكسور و يايى معروف سيمم
بهماكها بايى موحده و کاف تازى تعليين مدد و ده سه پدر دم
پلا ولی با دل موحده خفيفه مكسور ولا م مدد و ده دوا و مفتوح ولا
مكسور و يايى مفرو پچم كرمانى بفتح کاف تازى خفيفه و سكون
دوا و نون مدد و ده و ناي فوقياني شعله مكسوره و يايى مفرو و ناید
کر در تعارف اترا کاهنرا کونيد ستم ركت هن بفتح را و کاف
عجیع و ناي فوقيانی خفيفين و سكون اول و قفت ثانى و فتحه و
نون منونه و سين مهد مدد و ده و راكنى هاي ميكهه راك نيرست

اول سکای فتح یا ی موده خفیفه و نون منونه و کاف عجمی خفیفه مدد و
دلام مسور و رای معروض دوم هر را بفتح میم و دال رای مدد و ده سیوم
کامود بکاف تاری خفیفه مدد و ده دیمیم مضموم دوا و مجھول و دال
خفیفه چهارم ده اسری بفتح دال نصیده و نون مدد و ده و کسرین
مهمله و رای متصله و رای معروف پنجم دیو تیر تها بدل خفیفه مسور
و رای مجھول دوا و موقوف ده ای فو قانی خفیفه مسور و رای معروض
و رای موقوف ده ای فو قانی نصیده مدد و ده ششم دلو ای بدل
خفیفه مسور و رای مجھول دوا و مدد و ده دلام مسور و رای معروف
و را کنی ای نت نارین نیر سش سه اول تیر و کلی کبه تاء
جعفری خفیفه و رای مضموم دوا و مجھول ده ای فو قانی متصله موقوف
کاف تاری خفیفه مسور و رای معروض دوم تلکی بکسر رای فو قانی
خفیفه و فتح لام و کاف عجمی خفیفه مسور و رای معروف و بعضی
اشرائی تلکی کوئید ده ای فو قانی خفیفه مسور و رای معروف سیوم
پوربی بیار عجم خفیفه مضموم دوا و معروف و رای موقوف و باز
موده خفیفه مسور و رای معروف چهارم برآما بکسر رای صفو
دوا و دیمیم مدد و ده تین پنجم کند رای بفتح کاف عجمی خفیفه و نون منونه

و دواں شقیده محمد و دوه درای مکسور و یای معروف نششم سنه هزار
بکسر سین مهد و نون منونه دواں شقیده مضموم و میم مفتوح دلام محمد و
درای مکسور و یای معروف و پیرهای را که ای سنت کان
ذکوره همانند که سابق در همومن مت نوشته شد و باید
اختلافی چنان که نزد صاحب این مت درین سه را که زنی
باشد و میکه باشد و با تفاوت بردو مت را که این و در
پیرهای سری بجای کوند و منکر و بهارکرا و کلیان و کده و بکده
نوشته و شد یکه مکده نه عبارت از هارکرا باشد و در پیرهای
بهرون بجای تلک و پورما و پیغم و سوکه چهار پیتر دیوس که
وللت و مالکوس و بادل نوشت و باشد که بادل مراد
از سوکه باشد و پیرهای میکه بجای نش نارامین منکر از هر
و کلیان و کدارا و ماروا و جل هرت نوشت و درسته را که
دیگر که رخلاف است پیرهای هندول را در پیرهای لنت نوشت
و بجای همیاس س هندول را در حمله پیرهای نکاشته و پیرهای
دیگر را بعینه و دیگرها ی چشم نوشت و پیرهای مالکوس
را در پیرهای نش نارامین نوشت و بجای مارو و بدهش

دیگ و مشاهک نکاشته این بود احلاف پیره درین شد
و هنوان مت واله اعلم در آنها و پیره که در سیست
بروف و حرکات مذکوره اند را که در آن مت نیز شش اند
که سابق در کلنا ته مت نوشته شده و آن سری و بنت
و پنجم و بهردن و میکده و نت نارایین اند بروف و حرکات مذکوره
پس ازین جمله مت را که سری و بهردن و میکده باشد مذکوره
نهوان مت و کلنا ته مت هر دو اند و مت را که دیگر نسبت
و پنجم و نت نارایین باشد قطع مطابق کلنا ته مت است
نیز و هر را کی ازان شش را کنی دارد چنانچه را کنی های سری
زول ماتوی بیمیم مدد و ده ولا مسوغه و واومکوره ویای معروف
و ازرا در متعارف مالوا کوئید واومدد و ده بجای لام را نیز استعمال
کند و ماروا خواسته دو مرستی بکسر ناء فو قافی خفیفه و رای
مشقده و باو موحده خفیفه منسوج ویای معروف و ازرا در متعارف
تر و کوئید سیوم کوری بروف و حرکات مذکوره که سابق
در هنوان مت دنیرو آیرا دندر فتحه چهارم که از اینجا ماده ایضاً
بروف و حرکات مذکوره سیم نهاد کا فتحه بای عجمی خفیفه و رای

مکه و دکه و دال متفعله مکسوره و کاف تازی خفیفه مدد و ده درست
از شیخ پاپهند کانویسید باید بچه خفیفه مدد و ده وفتحه و نون منونه
و دال متفعله و باقی حروف و حرکات مذکوره و از ادرست متعارف
بها دیگر کویند و بجای دال متفعله را نیز استعمال کنند و راکهای اینست
راک اول دیسی دوم دیوکری بحروف و حرکات مذکوره سیوک
ببرائی بفتح باع موحده خفیفه و سکون یا تحانی و رای مدد و ده
وتای فوکانی مشهد و یا معرفه در متعارف بجای تای توای
مشهد استعمال کنند و ببرائی کویند و درین صورت بدون
یا تحانی نیز اطلاق نمایند و برائی خواسته چهارم تو و کاتای:
فوکانی مشهد مضموم و او و محبوں و دال متفعله مکسوره و کاف تازی
خفیفه مدد و ده و از ادرست متعارف بدون کاف مذکور استعمال
کنند تو و دیگر کویند جای معرفه اخر سیم لام اول
مفتوح و ثانی مکسور و تای فوکانی خفیفه مدد و ده ششم هند و
بها مکسور و نون منونه و دال متفعله مضموم و او و محبوں و
لام مکسور و یا معرفه در متعارف بدون بها از اخر ششم
کنند و هند و لام کویند و راکهای بسیرون راک اول ببرائی

